

فصل نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)  
معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان  
سال پنجاه و سوم، دوره جدید، سال نهم  
شماره دوم (پیاپی 34)، تابستان 1396، صص 1-30  
تاریخ وصول: 1394/08/30، تاریخ پذیرش: 1395/04/31

## تاریخ نگاری عبداللطیف بغدادی: نمونه پژوهی کتاب الافاده والاعتبار<sup>1</sup>

احمد بادکوبه هزاوه\* - معصومه آبانگاه ازگمی\*\*

### چکیده

عبداللطیف بغدادی طیب، زیست‌شناس، پژوهشگر، مورخ و حکیمی ذوفنون است که کتاب الافاده والاعتبار را متأثر از همین مهارت‌های خود تدوین کرده است. این کتاب که بیشتر در زمره تاریخ‌های محلی مصر شناخته شده است، صرف‌نظر از ارزش علمی، به علت برخورداری از روش خاص مؤلف در جمع‌آوری اطلاعات و تنظیم داده‌ها، با سایر نوشته‌های تاریخی پیش و پس از خود متفاوت است. بی‌شک این مهم در پژوهش‌های تاریخی مهم و درخور توجه است. نوشتار حاضر بر آن است که با مطالعه وجوه غالب بر این کتاب و ارزیابی بینش و روش تاریخی مؤلف، واقعیت تاریخ نگاری وی را در جایگاه مورخی مسلمان و درعین حال غیرحرفه‌ای نشان دهد. به نظر می‌رسد که الافاده بیشتر از آنکه اثری تاریخی و جغرافیایی باشد، رساله‌ای در مباحث مربوط به تاریخ پزشکی، زیست‌شناسی و زمین‌شناسی است که البته دستاورد پژوهش و تفحص میدانی مؤلف است. از آنجاکه در این اثر، از ذکر مراجع داده‌های تاریخی غفلت شده است و ثبت و ضبط دیده‌ها و شنیده‌ها اساس کار تألیف بوده است، اعتماد و استناد بدان‌ها مستلزم تأمل و دقت نظر بیشتری است.

واژه‌های کلیدی: تاریخ نگاری اسلامی، عبداللطیف بغدادی، الافاده والاعتبار، مصر، تاریخ نگاری محلی.

\* دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران، ایران، hazaveh@ut.ac.ir

\*\* کارشناس ارشد تاریخ اسلام دانشگاه مذاهب اسلامی، ایران، am\_abangah1359@yahoo.com نویسنده مسول

## مقدمه

در نیمه دوم قرن ششم هجری، با روی کار آمدن دولت سنی مذهب و مقتدر ایوبیان (حک: 567 تا 658 ق/ 1171 تا 1259 م) در مصر و شام، موقعیت سیاسی و مذهبی این سرزمین‌ها تا حد بسیاری تحول یافت. شام که پیشتر به علت رخدادهای سیاسی منطقه تجزیه شده بود و مصر که به علت حضور فاطمیان اسماعیلی مذهب از پیکره خلافت عباسی منفک شده بود، با ظهور صلاح‌الدین ایوبی (حک: 567 تا 589 ق/ 1171 تا 1193 م) که احیای خلافت عباسی را سرلوحه اقدامات خود قرار داده بود، از ثبات سیاسی و مذهبی نسبی برخوردار شدند (نک: حتی، 1380: 834). افزون بر این، فعالیت‌های عمرانی و آبادانی دولت ایوبی نظیر ایجاد کاروانسراها و مساجد در راه‌های منتهی به شهرها، بیمارستان و گرمابه برای خدمت‌رسانی به مسافران (نک: ابن جبیر، بی تا: 209 و 210؛ ابن بطوطه، 1417: 16/1 تا 25) و احداث مدارس دینی و وقف امکانات معیشتی برای آنها که در رأس اقدامات عمرانی دولت قرار داشت (ابراهیم حسن، 1967: 606/4؛ درباره مدارس دوره ایوبی نک: نعیمی، 1410: 243/1 تا 251)، برای مهاجرت فرهیختگان مسلمان از اقصا نقاط بلاد اسلامی به قلمرو ایوبی و تجمع اندیشمندان مسلمان و سنی مذهب در این سرزمین‌ها بستری مناسب و مساعد فراهم آورد. به طوری که در این دوره شهرهای دمشق، حلب، قاهره، اسکندریه و غیره محل تجمع عالمان و دانشمندان مسلمان شد (نک: ابن جبیر، بی تا: 15 تا 25).

و اکاوی در حیات علمی عصر ایوبی نشان می‌دهد که با گسترش مدارس دینی، بخش عمده‌ای از فعالیت‌های علمی این دوره، بر معارف دینی و قرآنی و لغوی متمرکز شد و از سایر شاخه‌های علمی نظیر

ریاضیات، کیمیا، هیئت، فلسفه و غیره تا حد بسیاری غفلت شد یا دست‌کم به صورت انفرادی صاحبان این دانش‌ها را به خود مشغول کرد (حازمی، 1421: 57 و 58). در این میان، تاریخ نگاری از معدود عرصه‌هایی بود که امکان پژوهش، مطالعه و قلم‌فرسایی در آن به طور گسترده فراهم آمد. تدوین و نگارش تاریخ به مثابه نماد دانش و فرهیختگی و نیز در حکم شاخه‌ای از دانش تربیتی و اخلاقی، توجه عالمان و فقیهان روزگار را به خود جلب کرد و البته از حمایت دولتمردان ایوبی نیز بهره‌مند شد (نک: رابینسون، 1392: 296).

عنایت عالمان و دانشمندان این دوره به بُعد ابزارمندی و کارآمدی تاریخ در ترویج عقاید دینی و سیاسی، در کنار انگیزه‌های تکلیف شرعی یا علائق و تمایلات شخصی، طیف وسیعی از اندیشمندان جامعه اعم از دیوانسالاران، فقیهان، حکیمان و حتی طبیبان را بر آن داشت تا به نگارش تاریخ اقدام کنند؛ به طوری که قلمرو اصلی این دولت، یعنی مصر و شام، هر روز شاهد ظهور افراد بسیاری در عرصه تاریخ‌نویسی شد. در نتیجه، دامنه حضور مورخان غیرحرفه‌ای افزایش یافت (روزنتال، 1366: 67 تا 80). مورخانی که هریک بر اساس ذوق و قریحه‌ای که از حرفه خویش به ارمغان آورده بودند دست‌به‌کار نگارش تاریخ، به ویژه تاریخ معاصر خود، شدند که اغلب هم بر مبنای مشاهدات و مسموعاتشان فراهم می‌آمد (غفرانی، 1390: 263 تا 274؛ Hilmy, 1962: 79-97).

بدیهی است پژوهشگران معاصر که با تکیه بر منابع تاریخ نگاری قدیم، تاریخ را بازسازی می‌کنند، می‌بایست صرف‌نظر از ارزش‌گذاری و اهمیت‌دادن به مشاهدات مستقیم و نیز توجه به جامعیت آثار تاریخی مورخان غیرحرفه‌ای، با مطالعه انتقادی بینش و روش خاص مورخان، در رد یا پذیرش قطعی اخبار منقول

برخورد با منابع و مستندات اخبار و داده‌های علمی و تاریخی‌اش نیز به روش خاص خود عمل کرده است. صرف‌نظر از اینکه در پژوهش‌های جدید، عبداللطیف بیشتر از منظر طبیب و زیست‌شناس بررسی می‌شود (أبوشوک، 1395: ش 122؛ مهریزی، 1385: ش 37/3 تا 58؛ محقق، 1376: ش 21/267 تا 284)، کتاب الافاده وی، به‌ویژه در مطالعات عرب‌زبانان، بارها معرفی و محتویات فصول آن به‌طور کلی ارائه شده است (عیسی مال‌الله، 1363: ش 49 و 50/163 تا 182). البته گفتنی است که در بیشتر مواقع، وجوه علمی و جغرافیایی آن توجه پژوهشگران را به خود جلب کرده است؛ برای نمونه، عبدالحلیم منتصر در مقاله‌ای مبحث نباتات الافاده را بررسی کرده است و با رویکردی گیاه‌شناسی، داده‌های الافاده را در این خصوص استخراج کرده است (منتصر، بی‌تا: ش 2/116 تا 122). نشریه عربی المجله نیز با رویکردی اقلیمی، مختصری از یافته‌های عبداللطیف را در باب نیل مانند موقعیت طول و عرض جغرافیایی رود و پدیده‌های طبیعی مربوط نظیر جزرومد آب رود و غیره استخراج کرده است و البته بدون ذکر نام مؤلف، منتشر کرده است («عبداللطیف بغدادی و نهر النيل»، 1377: ش 10/59 تا 62).

بررسی‌های انجام‌شده نشان می‌دهد که کتاب الافاده کمتر از منظر تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری مطالعه شده است یا دست‌کم اثر درخور توجهی در این زمینه مشاهده نشده است؛ بنابراین پژوهش حاضر با هدف دستیابی بهتر به واقعیت تاریخ‌نگاری عبداللطیف و با فرض این مطلب که استیلای حرفه طبابت و زیست‌شناسی مؤلف بر تاریخ‌نگاری‌اش، الافاده را به رساله‌ای علمی و پژوهشی در باب حیات طبیعی و انسانی مصر تبدیل کرده است، تا اثری تاریخی با آسناد و براهین متقن و مستدل، می‌کوشد ضمن معرفی

آنها که گاه بر برداشت‌ها و نگرش‌های شخصی آنان متکی بوده است، تأمل بیشتری کنند. ارزیابی بینش و نگرش تاریخی مورخان، واکاوی انگیزه تاریخ‌نویسی آنان و بررسی اسلوب و روش آنها در تدوین تاریخ، علاوه بر اینکه میزان اعتبار و اهمیت داده‌های یک اثر مکتوب تاریخی را نمایان می‌کند، ابعاد مختلفی از تاریخ‌نگاری اسلامی را نیز تبیین می‌کند.

عبداللطیف بغدادی از جمله این افراد است که به‌منظور تکمیل تجارب و دانسته‌های علمی‌اش، بغداد را به قصد سرزمین‌های شام و مصر ترک کرد. وی آثار فراوانی در زمینه‌های مختلف علمی نظیر طب، فلسفه، حکمت و ادب تألیف کرد که نام چندین اثر تاریخی نیز در خلال آنها به چشم می‌خورد. در این میان، کتاب الافاده والاعتبار فی‌الأمور المشاهده والحوادث والمعاینه بأرض مصر که حاصل ثبت و ضبط دیده‌ها و شنیده‌ها و تجربه‌های او در مصر است و مورخان و نیز پژوهشگران معاصر فراوان از آن استفاده و به آن استناد کرده‌اند، بیش از همه موجب اشتها وی در حکم یکی از تاریخ‌نگاران و رحله‌نویسان این دوره شده است. به‌ویژه آنکه وجود برخی اخبار منقول از وی نظیر خبر آتش‌سوزی کتابخانه اسکندریه و برگزاری کلاس درس ارسطو در مصر (عبداللطیف، 1403: 52)، محل اختلاف رأی شماری از اندیشمندان مسلمان و غیرمسلمان شده است (مطهری، 1362: 329 تا 354؛ زرین‌کوب، 1380: 42).

صرف‌نظر از احتجاج‌های پژوهشگران در این خصوص، مطالعه وجوه غالب بر این کتاب نیز نشان می‌دهد که عبداللطیف در نگاشتن الافاده، هرگز به‌صورت حرفه‌ای قصد نگارش اثری تاریخی را نداشته است و بیشتر درصدد بوده است تا اطلاعات درخور توجهی از تجربیات پژوهشگرانه خود را در جایگاه طبیب، زیست‌شناس و جغرافی‌دانی آگاه و متبحر در اختیار مخاطب خود قرار دهد؛ بنابراین در

برجسته زمان خود بود که در علم قرائت و اصول تبحر تام داشت (ابن ابی اصیبعه، 1965: 683؛ قفطی، 1424: 194/2؛ صفدی، بی تا: 107/19 تا 115).

به گفته رایینسون، وی از موقعیت اجتماعی خود و روابطی که با بزرگان و صاحب‌منصبان داشت، استفاده کرد و کودک زودشکوفای خود را به امر آموزش‌های ویژه گماشت. عبداللطیف هم تا پایان عمر از وجود همین روابط مناسب با دستگاه حاکمه بهره‌مند شد و امکان سفر و پژوهش و مطالعه در زمینه‌های مختلف علمی و تاریخی برای او فراهم شد (رایینسون، 1392: 291).

وی فقه و حدیث را نزد ابن البَطَّی، ابوزرعه، ابوالقاسم بن فضلان و ابن خشاب آموخت و لغت و ادب را در مجلس ابن عبیده کرخی و خطیب تبریزی تلمذ کرد (ابن ابی اصیبعه، 1965: 683 تا 685). به گفته ابن ابی اصیبعه، مقدمه حساب و نحو را نزد دانشمندی مغربی آموخت که به بغداد مهاجرت کرده بود و به ابن تاتلی شهرت داشت و همو شور و اشتیاق به فراگیری حکمت و فلسفه را در درون عبداللطیف شعله‌ور کرد. عبداللطیف در نتیجه تعلیمات شیخ خود، با کتب ابن سینا و شاگردش بهمنیار آشنایی یافت (ابن ابی اصیبعه، 1965: 685).

در سال 585ق/1189م، به منظور کسب آگاهی بیشتر درباره علوم محبوبش زادگاه خود را ترک کرد. در موصل ریاضیات و کیمیا را نزد کمال‌الدین بن یونس فرا گرفت و همانجا با آرا شیخ شهاب‌الدین سهروردی آشنا شد. آنگاه روانه شهرهای مصر و شام شد که در این زمان، مرکز تجمع عالمان و دانشمندان بود. در دمشق در مجلس مباحثه کندی بغدادی نحوی حاضر شد و مباحث فلسفی و کلامی را دنبال کرد. آنگاه روانه قدس شد و به بهاء‌الدین بن شداد پیوست. آشنایی وی با عمادالدین کاتب اصفهانی،

دقیق‌تر این اثر و نمونه‌پژوهی وجوه غالب بر آن، میزان تأثیرگذاری حرفه و شغل اصلی مورخ را بر تاریخ نگاری وی ارزیابی کند. سپس با بررسی بینش و روش تاریخ نگاری مؤلف، اهمیت و اعتبار آن را در حکم اثری شایسته توجه در عرصه تاریخ نگاری اسلامی تبیین کند.

#### عبداللطیف بغدادی، زمینه فعالیت و آثار علمی او

شیخ‌الامام الفاضل موفق‌الدین أبو محمد عبداللطیف بن یوسف بن محمد بن علی بن اُبی سعد، معروف به عبداللطیف بغدادی و ملقب به موصلی بغدادی، ابن‌اللباد، ابن‌نُقَطَه و ابن‌المطجن از جمله طبیب‌مورخان سده ششم و هفتم قمری است (ابن ابی اصیبعه، 1965: 684؛ کتبی، 1973: 385/2؛ صفدی، بی تا: 107/19 تا 115). با وجود اینکه در نظر برخی نویسندگان معاصر، در مسلمانی وی و خانواده‌اش تردید است و از وی با نام مورخی مسیحی یاد شده است (مطهری، 1362: 329)، مورخان کهن وی را علامه، طبیب و نحوی شافعی‌مذهب معرفی کرده‌اند (یاقوت، 1414: 1571/4 و 1572؛ ابن تغری‌بردی، 1392: 279/6؛ قنوجی، 1420: 73/2). آنان به اثری از وی با عنوان «مقاله فی الرد علی اليهود و النصراری» اشاره کرده‌اند که شاهدی بر مسلمانی عبداللطیف و صحت نداشتن انتساب وی به آیین مسیحیت است (کتبی، 1973: 385/2؛ ابن عماد، 1406: 232/7؛ ابن ابی اصیبعه، 1965: 695).

عبداللطیف به سال 555ق/1160م یا 557ق/1162م، در بغداد متولد شد و به علت اینکه زادگاه پدری‌اش موصل بود، به موصلی بغدادی شهرت یافت (ابن ابی اصیبعه، 1965: 684؛ قفطی، 1424: 196/2). وی در خاندانی اهل علم و ادب رشد کرد. پدرش یوسف بن محمد از محدثان و فقهای

آشنا شد (کتبی، 1973: ج 2/385 تا 387؛ ابن ابی اصیبعه، 1965: 689 تا 695؛ قفطی، 1424: ج 2/193 تا 196؛ ابن عماد، 1406: 232 و 233؛ کراچکوفسکی، 1379: 269 تا 272). سرانجام پس از گذراندن سال‌ها تلاش علمی و تحمل رنج سفر به اقصا نقاط سرزمین‌های اسلامی به موطن خود، یعنی بغداد، بازگشت و در سال 629ق/1231م، وفات یافت (ابن ابی اصیبعه، 1965: 696؛ قفطی، 1424: 193/2 تا 196؛ سیوطی، 1418: 443/1).

کراچکوفسکی (Krachkovsky) عبداللطیف را دانشمندی پرمایه و ذوفنون توصیف می‌کند که در سخت‌ترین بحران‌های اجتماعی و اقتصادی و طبیعی روزگار خود نظیر قحطی، زلزله، وبا و... دست از پژوهش و مطالعه برنداشت و علاوه بر پژوهش در زمینه‌های مختلف علمی، نظیر طب و کیمیا و تشریح به مطالعات زیست‌شناسی، زمین‌شناسی، جغرافیایی و تاریخی نیز اهتمام ورزید (کراچکوفسکی، 1379: 270). با کتب ابن سینا و غزالی نیز به طور کامل آشنا بود و در فلسفه، خاصه فلسفه ارسطو، تخصص تمام داشت (ابن فضل الله عمری، 1424: 130/9؛ فروخ، 2008: 504/3). به گرایش مشاء متمایل بود و فلسفه سهروردی را نمی‌پسندید و بر آرا او نقادانه نظر می‌کرد (ابن ابی اصیبعه، 1965: 686).

عبداللطیف در زمینه‌های مختلف علمی به ویژه نجوم، ادب، منطق، فلسفه، طبیعیات، طب و الاهیات آثار فراوانی برجای نهاده است. ابن ابی اصیبعه در حدود یکصد و پنجاه عنوان از این تصنیفات را برشمرده است که شامل تألیف، تلخیص و شرح در موضوعات مختلف و با حجم‌های متفاوت است. در اینجا به اختصار به نام شماری از آنها اشاره می‌شود:

خمس مسائل نحویه، الواضح فی إعراب الفاتحه، الحکمة العلائیه، غریب الحدیث، کتاب الالف واللام،

ادیب و مورخ مشهور عصر ایوبی (د. 597ق/1200م) نیز در همین زمان اتفاق افتاد و از مصاحبت با وی فن کتابت و انشا را تجربه کرد (ابن فضل الله عمری، 1424: 143/9).

سپس به دمشق بازگشت و در شام، در کانون توجه و حمایت صلاح‌الدین ایوبی قرار گرفت و پس از چندی، به مقام استادی یکی از مدارس دمشق منصوب شد. پس از وفات سلطان نیز به مصر رفت و آنجا نیز جانشینان صلاح‌الدین و قاضی فاضل (د. 596ق/1199م) از او حمایت کردند. در مصر با یاسین السیمیایی، موسی بن میمون (د. 529ق/1134م) و ابن سناء الملک آشنا شد و دانش خود را در سیمیا، کیمیا و طب کامل کرد و به مطالعه در زمینه طب، کیمیا و گیاه‌شناسی ادامه داد (ابن ابی اصیبعه، 1965: 683 تا 696؛ ذهبی، 1413: 353/45 تا 358؛ ابن عماد، 1406: 232/7 و 233).

عبداللطیف در نتیجه تقرب یافتن در دستگاه ایوبیان، فرصت یافت تا مطالعات محبوب خود را در زمینه‌های مختلف، به ویژه کالبدشکافی، تکمیل کند. در قاهره اجازه یافت اجساد مومیایی را معاینه و بررسی کند و اطلاعاتی از مشاهدات عینی خود درباره آناتومی بدن انسان ارائه کند که به گفته گاستون ویت، تا آن زمان در هیچ کتابی دیده نشده بود (ویت، 1365: 92). در زمان سلطنت ملک عادل سیف‌الدین ابوبکر بن ایوب (حک: 596 تا 615ق/1199 تا 1218م)، روانه بیت المقدس شد و مدتی در جوار او، در این شهر اقامت گزید. آنگاه در سال 604ق/1207م، به همراه ملک عادل به دمشق بازگشت و در بیمارستان نوری مشغول به کار شد. وی در سفرهای خود از شهرهای حلب، حران، حجاز و آسیای صغیر دیدن کرد و در سال 625ق/1227م مدتی را در ارزنجان، در نزدیکی ارزنة الروم، اقامت گزید و با اخبار مغولان

الاداب و العلوم الاجتماعية (نک: عبداللطیف، 1964: دارالقومية للطباعة و النشر) از جمله آثار موجود عبداللطیف است که چاپ و منتشر شده است.

عبدالرحمن عبدالله شیخ نیز که الافاده را با عنوان رحله عبداللطیف بغدادی فی المصر در قاهره به چاپ رسانده است، به برخی آثار موجود مؤلف که در تصیح الافاده بدان‌ها استناد جسته اشاره کرده است که از وجود این آثار حکایت می‌کند. آثاری همچون قوانین البلاغه، الانصاف بین ابن بری و ابن خشاب فی کلامهما عن مقالات، الجامع الكبير فی المنطق الطبيعي والاهلی، الکلمة فی الربوبیة، الحکمة الکلامیة، تهذیب کلام افلاطون، القیاس، السماع الطبيعي، غریب الحدیث، المنحنی الجلی فی الحساب، التجرید فی اللغة، شرح احادیث ابن ماجه المتعلقة فی الطب، مختصر الحيوان للجاحظ، کتاب فی النبات، رساله فی النفس، رساله فی العلم الالهی، رساله فی الماء، حقیقه الدواء والغذاء، رساله فی الحواس، رساله فی النفس و الصوت و الکلام، المدینه الفاضله، اللغات و کیفیه تولدها و القدر از این جمله اند (نک: عبدالله الشیخ، 1998: 33 و 34).

عمر فروخ نیز از چاپ کتاب ذیل الفصیح الثعلب به همراه کتاب التلویح فی شرح الفصیح ابی سهل هروی در قاهره خبر داده است که در سال 1325 ق/ 1907 م، به کوشش محمدامین خانجی در مجموعه «الطرف الادبیة لطلاب العلوم العربیة» چاپ و منتشر شده است (فروخ، 2008: 507/3). به گفته وی، کتاب دیگری از عبداللطیف موسوم به قیس من القرآن فی صفات الرسول الاعظم نیز در سال 1970 م/ 1389 ق، در نجف به چاپ رسیده است. به گفته زیدان، کتاب التجرید وی نیز که در باب سخنان پیامبر (ص) و تابعین است در اکسفورد و تلخیص کتاب مقالات التاج فی صفة الرسول او در

کتاب ربّ، شرح کتاب الفصول بقراط، الفصول الاربعه المنطقیه، حواشی علی کتاب البرهان للفارابی، شرح الحطب النباتیة، شرح اربعین حدیثاً طبیه، بلغة الحکیم، شرح الأشکال البرهانیة، کتاب القولنج، النصیحتین للأطباء و الحکماء، «مقاله فی اللغات و کیفیه تولدها»، «مقاله فی المعنی الجوهر و العرض»، «مقاله فی الماء»، «مقالتان فی مدینه الفاضله»، «مقاله فی العطش»، «مقاله فی حقیقه الدواء و الغذاء»، «مقاله فی الجنس و النوع»، «مقاله فی القیاس»، «مقاله فی الرد علی بن هیثم»، «مقاله فی التأذی بصناعة الطب»، «مقاله فی میزان الأدویه و الأدوية من جهات کیفیات»، «مقاله فی تعقب أوزان الأدوية»، اختصار منافع الاعضاء لجالینوس، اختصار کتاب النبض إسحاق اسرائیلی، اختصار کتاب الأدوية المفردة ابن سمجون و بسیاری دیگر نمونه ای مختصر از این تألیفات است (ابن ابی اصیبعه، 1965: 693 تا 696؛ کتبی، 1973: 386/2 و 387؛ زرکلی، 1989: 61/4؛ عکس‌اوی، 2000: 292 تا 294).

گفتنی است که بسیاری از تألیفات عبداللطیف یا مفقود است یا به صورت نسخه‌های خطی در کتابخانه‌های جهان نگهداری می‌شود. از میان سیاهه طویل این تألیفات که مورخان و به‌طور خاص ابن ابی اصیبعه بدان‌ها اشاره کرده است، شماری چاپ و منتشر شده است. الطب من الکتاب و السنة (نک: عبداللطیف، 1986: تحقیق عبدالمعطی امین قلعجی)، مقالتان فی الحواس و مسائل طبیعیة (نک: عبداللطیف، 1393: تحقیق سعید عبده)، شامل دو رساله با نام‌های رساله الاسکندر فی الفصل و رساله فی المرض المسمی بالدیابیطس (نیز برای آگاهی بیشتر نک: کرامتی، 1389: ش 40). المجرد للغة الحدیث (نک: عبداللطیف، 2002: تحقیق محمد بن جمعه هنداوی)، مجلس الاعلی لرعاية الفنون و

الناصرلدين الله تقديم کرده است (عبداللطيف، 1983: 11). ابن‌ابی‌اصيبه زمان اتمام کار تأليف کتاب را سال 603/1206م در بيت المقدس ثبت کرده است (ابن‌ابی‌اصيبه، 1965: 694). کتبی و ياقوت نیز نام کتاب را الافاده فی اخبار مصر ضبط کرده‌اند (کتبی، 1973: 386/2؛ ياقوت، 1414: 1572/4).

عبداللطيف در مقدمه کتاب، به تنظيم اثر خود در 13 فصل اشاره کرده است (عبداللطيف، 1983: 11)؛ ولی آنچه از الافاده باقی مانده مشتمل بر یک مقدمه کوتاه و دو مقاله است. مقاله اول در شش فصل و مقاله دوم در سه فصل تنظيم شده است (عبداللطيف، مقدمه محقق: 8). گویا وی سیره و شرح احوال و رحلات خویش را نیز در ابتدای الافاده آورده است که اکنون جزء بخش‌های مفقود شده کتاب محسوب می‌شود و ابن‌ابی‌اصيبه متن کامل آن را نقل کرده است (ابن‌ابی‌اصيبه، 1965: 683 تا 689). از گفته مقریزی (د. 845/1441م) پیداست که این متن تا زمان وی باقی بوده است و او نیز نسخه‌ای از آن را در دست داشته است:

«... رأيت في سيرة الامام موفق الدين عبداللطيف بن يوسف البغدادي وقد وقفت عليها بخطه وعلقته منها فوائد...» (مقریزی، 1422: 335/3). به عقیده ایمن فؤاد سید، این نسخه همان است که ابن‌ابی‌اصيبه در اختیار داشته است (مقریزی، 142: مقدمه محقق: 78/3).

عبداللطيف اسلوب خاصی برای نگارش و تنظيم مطالب خود لحاظ نکرده است؛ ولی به نظر می‌رسد که برآن بوده است تا به مباحث خود نظم موضوعی ببخشد. از این رو با به‌کاربردن سرفصل‌هایی نظیر حیوانات، گیاهان، ابنیه، اطعمه و غیره که تا حد بسیاری در کتاب‌های تاریخی غریب به نظر می‌رسد،

قاهره چاپ شده است (زیدان، بی‌تا: 98/3). در منابع به نام دو اثر تاریخی عبداللطيف، موسوم به أخبار مصر الكبير و أخبار مصر الصغیر نیز اشاره شده است (نک: ابن‌ابی‌اصيبه، 1965: 694؛ کتبی، 1973: 386/2) که امروزه اثری از آنها در دست نیست؛ جز مختصری از اخبار مصر الكبير که غسان سبانو متن آن را براساس آنچه کلود کاهن در سال 1971م/1390ق، در مجله معهدالفرنسی دمشق چاپ کرده است (عبداللطيف، 1983: مقدمه محقق/8)، ضمیمه کتاب الافاده آورده است. بخش‌های مذکور به تاریخ ایام خلیفه عباسی، الناصرلدين الله، اختصاص دارد و اخبار مختصری درباره خوارزمشاهیان و مغولان و صلیبیان به دست می‌دهد (عبداللطيف، 1983: 107 تا 140). الافاده والاعتبار فی الامورالمشاهده و الحوادث المعاینه بأرض مصر، اثر دیگری از عبداللطيف است که نسخه چاپی آن موجود است و شهرت خاصی دارد. این اثر اغلب در زمره تاریخ‌های محلی مصر ملحوظ است و پژوهشگران عرصه تاریخ از آن استفاده و به آن استناد می‌کنند (نک: حتی، 1380: 837؛ عکاوی، 2000: 292) و در نوشتار حاضر بدان توجه می‌شود.

### کتاب الافاده والاعتبار فی الامورالمشاهده و الحوادث المعاینه بأرض مصر

الافاده والاعتبار اثری است در زمینه تاریخ نگاری محلی که آن را در ردیف سفرنامه‌نگاری و رحله‌نویسی نیز برشمرده‌اند (آئینه‌وند، 1377: 182/1؛ مطهری، 1362: 329). الافاده رساله مختصری است که بنابه گفته مؤلف، در سال 600/1203م در قاهره نگاشته شده است (عبداللطيف، 1983: 106) و آن را به خلیفه

بأصبحوا لاترى الأ مساكنهم...»<sup>3</sup> (عبداللطیف، 1983: 95). وی در بخش معرفی آثار و ابنیه قدیمی مصر نیز آنجا که به اصنام و بتخانه‌های مصریان باستان توجه است، با اشاره به آیه‌ای از قرآن، به داستان تقاضای بنی اسرائیل از موسی (ع) درباره مقرر کردن خدایی مانند خدای قبطیان اشاره کرده است و به این وسیله، جهل و بی‌خردی پرستندگان اصنام را یادآور شده است: «...قالوا یا مُوسی اجعل لنا الهأ کما لهم آلهتهم قال انکم قومٌ تجهلون...»<sup>4</sup> (عبداللطیف، 1983: 60).

کراچکوفسکی از چگونگی انتشار این اثر در اروپا سخن گفته است و اذعان کرده است که رساله مختصر عبداللطیف از همان سال‌های آغازین مطالعات شرق‌شناسی شناخته شد. به گفته وی، در ابتدای قرن هفدهم، پولاک (Pollock) نسخه خطی بسیار قدیمی از این کتاب را از مشرق به انگلیس آورد و با وجود اینکه چندین بار قصد چاپ و انتشار آن را داشت، توفیقی نیافت؛ تا اینکه سرانجام نسخه‌ای که وی آماده کرده بود، در سال‌های 1789 و 1800م، چاپ و منتشر شد؛ سپس به زبان‌های لاتین و آلمانی ترجمه شد. وی از ترجمه و شرح این کتاب توسط سیلوستر دوساسی (Silvestre de sacy) خبر داده است که در سال 1810م/1224ق منتشر شده است (کراچکوفسکی، 1379: 271 و 272). در همین زمان، ترجمه انگلیسی این کتاب نیز مطابق با نسخه عربی آن در بریتانیا منتشر شد (سبانو، مقدمه تحقیق الافاده، 1983: 7). به گفته وی آخرین کسانی که حق این کتاب را شناختند، نمایندگان نهضت ادب معاصر عرب بودند که در دهه چهارم قرن بیستم، عبد اللطیف توجه آنها را جلب کرد. سلامه موسی، نقاد معروف، کتابی کوچک درباره او نوشت و

بر جذابیت کتاب خود افزوده است و آن را به اثری نو و بدیع تبدیل کرده است. وی نه به شیوه سالشمارانه و نه بر اسلوب فرهنگنامه‌ای یا حتی تواریخ دودمانی که سیاق معمول اغلب تاریخ‌نگاران سوری و مصری سده ششم و هفتم قمری نظیر عمادالدین کاتب اصفهانی (د. 597ق/1200م)، ابوشامه (د. 665ق/1266م)، ابن شداد (د. 632ق ر / 1234م)، قفطی (624ق/1226م) و دیگران است (غفرانی، 1390: 263 تا 271)، بلکه بر اسلوب خاص پژوهشگر و دانشمند علوم طبیعی،<sup>2</sup> نوشتار خود را فراهم آورده است. عمده گزارش‌های کتاب، گستره جغرافیایی شهرهای مختلف مصر نظیر أحمیم، قوص، فیوم، أسوان، قاهره، فسطاط، دمیاط، اسکندریه و غیره را دربرمی‌گیرد. خواص عمومی مصر، نباتات، حیوانات، آثار کهن، ابنیه و کشتی‌های شگفت‌آور موجود در مصر و خوراکی‌های عجیب و نادر این سرزمین از جمله مباحث عمده در مقاله نخست کتاب است. مقاله دوم نیز شامل فصل‌هایی است که عناوینی همچون رود نیل و کیفیت نقصان، زیادت و قوانین آن، حوادث سال 597ق/1200م و رخدادهای سال 598ق/1201م را دربرمی‌گیرد.

الافاده با نثری ساده، روان، بی‌تکلف و به دور از مصنوعات ادبی نگاشته شده است؛ ولی گه‌گاهی مؤلف با آوردن جملات قصار و آیه‌های قرآنی، مطالب خود را زینت بخشیده است و وجه پندآموزی کتاب را نیز تقویت کرده است. برای نمونه، وی به هنگام ذکر رویدادهای مربوط به سال 597ق/1200م که بسیاری از مردم مصر در اثر قحطی و خشکسالی هلاک شدند، به آیه‌ای از کتاب‌الله اشاره کرده است و آن را در حکم مصداق نزول چنین بلایی آورده است: «...کما قال الله تعالی:



نسخه چاپی این کتاب پس از مطابقت با متقولات راویان و مورخان متأخر عبداللطیف، از روی نسخه خطی کتابخانه بریتانیا منتشر شده است. نسخه خطی که با وجود فقدان بخش‌هایی از کتاب، نسخه‌ای سالم و خواناست و به خط خود مؤلف، در 133 ورق در ابعاد 20×25 س است. وی بر مطابقت خط عبداللطیف با خط او در سایر نسخ برجای مانده تأکید کرده است و بر اصالت این نسخه صحه گذارده است (سبانو، مقدمه تحقیق الافاده، 1983: 8)؛ به ویژه آنکه در پایان نسخه مذکور، عبداللطیف خود را معرفی کرده است و تاریخ اتمام کتاب خود را نیز ذکر کرده است:

«... فلیکن آخر المقالة و منتهی الکلام والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سید المرسلین محمد النبی الامی و علی آله الطیبین الطاهرین کتبه مؤلفه الفقیر الی الله تعالی عبداللطیف بن یوسف بن محمد بن البغدادی فی رمضان سنه ستمائة بالقاهرة» (عبداللطیف، 1983: 106).

#### بررسی وجوه مختلف کتاب الافاده والاعتبار

تردید نیست که تبحر و تسلط تاریخ‌نگار به فنون و علوم مختلف، ارزش نوشته وی را دوچندان کرده است (کراچکوفسکی، 1379: 270). چیرگی عبداللطیف بر شاخه‌های گوناگون علمی موجب شده است که الافاده مملو از داده‌های جغرافیایی، طبی، گیاه‌شناسی، جانورشناسی، باستان‌شناسی، تاریخ، نجوم و زراعت شود. وی از منظر جغرافیدان و محقق علوم طبیعی، ملاحظاتی در باب طبیعت، آب و هوا، انواع خاک، موقعیت جغرافیایی مصر و طول و عرض این سرزمین ارائه کرده است (عبداللطیف، 1983: 15 تا 18) و از منظر طبیب و گیاه‌شناس، انواع گیاهان و محصولات نباتی شهرهای مصر را برشمرده است و از خواص دارویی و درمانی

محمد عبدالله عنان فصلی از کتاب گرانقدر خود، یعنی مصر الاسلامیه را به او اختصاص داد؛ بدین سان، عبداللطیف و کتابش در کانون توجه عرب‌شناسان قرار گرفت. وی از طبقه‌ای متفاوت با یاقوت (د. 626ق/1228م) بود؛ ولی کتابش که نمونه‌ای از انطباق زمان و محیط بود، ماندگار شد (کراچکوفسکی، 1379: 272).

در سال 1788م/1202ق، نسخه عربی کتاب الافاده با مقدمه پاولوس (Paulus) در اکسفورد منتشر شد و در سال 1789م/1203ق نیز تجدید چاپ شد (فروخ، 2008: 3/507). در سال 1286ق/1869م. نیز چاپخانه وادی النیل در قاهره، این کتاب را منتشر کرد. این کتاب در سال 1802م/1216ق، با عنوان مختصر اخبار مصر أو العبر و الخبر فی عجائب مصر در اکسفورد به چاپ رسید (کراچکوفسکی، 1379: 272). در سال 1964م/1381ق، جرج آلن (George Allen) آن را به همراه نسخه دست‌نویس و ترجمه انگلیسی در لندن چاپ کرد. أحمد غسان سبانو به سال 1983م/1216ق در دمشق و عیسی مال‌الله نیز به سال 1407ق/1986م در بغداد آن را منتشر کرده‌اند (عبداللطیف، 1407: تحقیق عیسی مال‌الله). عبدالرحمن عبدالله‌شلیخ در سال 1998م/1418ق، این کتاب را با عنوان رحله عبداللطیف البغدادی فی مصر، در قاهره به چاپ رسانید که البته فاقد مقدمه مؤلف است (عبداللطیف، 1998: تحقیق عبدالله‌شلیخ).

نوشتار حاضر با تکیه بر نسخه چاپی أحمد غسان سبانو فراهم آمده است که اثری کامل به همراه مقدمه مؤلف و محقق و نیز بخش‌های برجای مانده از تاریخ مصر عبداللطیف و شرح حال شیخ به قلم ابن‌ابی‌أصیبعه و ابوالحسن قفطی است. به گفته وی،

است و درعین حال، ارزش جغرافیایی بسیار فراوانی دارد (کراچکوفسکی، 1379: 269). از این رو شاید بشود گفت آنچه بیش از همه توجه مخاطب را به خود جلب می‌کند، غلبه وجه جغرافیایی و زمین‌شناسی اثر است. عبداللطیف مصر را مملکتی با آثار و اخبار عجیب و غریب توصیف کرده است (عبداللطیف، 1983: 15) و مطالب کتاب خود را با ارائه ملاحظاتی کلی و عمومی درباره مردم مصر و ویژگی‌های طبیعی این سرزمین آغاز کرده است. وی ابتدا گزارشی از اندازه‌گیری طول و عرض جغرافیایی و مساحت سرزمین مصر به دست می‌دهد؛ سپس به اختصار، اطلاعاتی درباره موقعیت و جغرافیای رود نیل نظیر سرچشمه‌ها و انشعابات رود، مسافت نیل تا شهرهای مختلف مصر مثل أسوان و دمياط و غیره، ارتفاع رود و ایام زیادت و نقصان آب در اختیار مخاطب قرار می‌دهد (عبداللطیف، 1983: 15 تا 18). وی ضمن اشاره به این مطلب که منشاء و مبداء واقعی رود نیل مشخص نیست، احتمال داده است که رود از جبل القمر واقع در کنیای امروزی که به گمان وی، کوهی در پشت خط استواست، سرچشمه می‌گیرد و پس از جاری شدن در مسیر خود، به رودهای مختلفی منشعب می‌شود و تا سرزمین‌های دور جریان می‌یابد. سرانجام نیز با تمام شاخه‌ها، در بحرالمح (دریای مدیترانه) فرو می‌ریزد (عبداللطیف، 1983: 15).

عبداللطیف در این قسمت، به دو ویژگی مهم نیل نیز اشاره کرده است که به عقیده وی، تاحد بسیاری آن را از سایر نهرها متمایز می‌سازد: نخست وسعت و بزرگی طول نیل که اندازه آن در قسمت‌های مختلف رود تغییر می‌کند؛ به گفته وی، این مقدار در مسیر مستقیم و بدون انحنا رود 109 فرسخ است که با احتساب مسافت‌های پیچ و خم دار آن افزایش

آنها سخن گفته است (عبداللطیف، 1983: 19 تا 34). تأثیرپذیری وی از حرفه‌اش، یعنی طبابت، به اندازه‌ای است که دستاورد مطالعاتش بر اجساد مومیایی را نیز در این کتاب بیان کرده است و درباره شکل و چگونگی استخوان‌ها و تشریح و ترکیب استخوان بندی اسکلت بدن، توضیحاتی عرضه کرده است (عبداللطیف، 1983: 65 و 66، 103 و 104). البته به علت همین جامعیت علمی است که الافاده از دیرباز در کانون توجه جریان عرب‌شناسی اروپا قرار گرفت و مؤلف با وجود اینکه از طبقه‌ای متفاوت با طبقه تاریخ‌نگارانی همچون یاقوت بود، نمونه‌ای از مورخان زمان خود شناخته شد. وی در جایگاه عصاره‌ای از تمدن عرب و اسلام قرن ششم و هفتم قمری، از یک سو توجه جغرافیدانان و مورخان و خاورشناسان را به خود جلب کرد و از سوی دیگر، عنایت زیست‌شناسان و ادیبان را (کراچکوفسکی، 1379: 270 تا 272؛ عکاوی، 2000: 292 تا 294؛ فروخ، 2008: 504/3 تا 507).

### 1. جغرافیا و زمین‌شناسی

به عقیده برخی پژوهشگران، در فاصله قرون هفتم تا دهم قمری، اثر جغرافیایی برجسته‌ای نوشته نشد؛ ولی در این مدت، معلومات جغرافیایی محلی در اثر مساعی چندین مورخ و جغرافیدان غنا یافت (تشنر، 1375: 47) که بی‌شک عبداللطیف بغدادی از جمله آنها به شمار می‌رود. به باور کراچکوفسکی، در مصر سیر تاریخ‌نگاری محلی با اثر عبداللطیف رنگ تازه‌ای پیدا کرد و او در توصیف اوضاع جغرافیایی و سیاسی شرق جهان اسلام، سهم عمده‌ای را به خود اختصاص داد (کراچکوفسکی، 1379: 270).

الافاده کتابی قطور و حجیم نیست، بلکه رساله‌ای کوچک و کم‌حجم است که درباره مصر نوشته شده

پاییز که آب نیل بالا می‌آید، با افزایش مواجه می‌شود و در زمستان و بهار، تاحدی از میزان آن کاسته می‌شود (عبداللطیف، 1983: 18).

مؤلف پس از این، به مطالعات زیست‌شناسی در باب گیاهان و حیوانات مصر پرداخته است؛ ولی نشانه‌های علاقه و تمایل وی به دانش جغرافیا همچنان تا پایان کتاب ملاحظه می‌شود؛ به طوری که مقاله دوم اثر خود را نیز که گویا بنا بوده است وجه تاریخی و رویدادنگاری بیشتری بیابد، با فصلی در باب جغرافیای رود نیل آغاز کرده است. به نظر می‌رسد که عبداللطیف در مدت اقامتش در مصر، به طور جد در صدد مطالعه رود نیل و اندازه‌گیری میزان طغیان آب آن برآمده است؛ از این رو، همان‌گونه که در این فصل از کتاب ملاحظه می‌شود، حاصل مطالعات خود را در شرحی مفصل از چگونگی طغیان آب نیل و ایام آن ارائه کرده است و قوانین مربوط به آن را بیان کرده است:

«... معمول است که آب نیل از ابتدای ماه آیب<sup>6</sup> رو به افزایش می‌رود و در ماه مسری<sup>7</sup> به بالاترین حد خود می‌رسد. روند صعودی آب در ماه توت<sup>8</sup> یا باب<sup>9</sup> پایان یافته و زین پس کاهش می‌یابد...» (عبداللطیف، 1983: 79).

عبداللطیف مقدار فراوانی و نقصان آب نیل یا به عبارتی جزرومد آن را در شب و روز محاسبه کرده است و جهت بادهایی را که از ناحیه نیل به اطراف می‌وزد و نیز ایام پرآبی و کم‌آبی رود در روزهای متفاوت سال را توضیح داده است. عبداللطیف که از منظر کارشناسی آگاه، به مطالعه رود نیل پرداخته است، زمانی را که آب نیل به کمتر از شانزده ذراع<sup>10</sup> می‌رسد، آغاز خشکسالی و کم‌آبی نیل ذکر کرده است؛ از این رو سال معاصر خود، یعنی 596/1199م را که میزان آب نیل به یازده ذراع

نیز می‌یابد.<sup>5</sup> دوم آنکه نیل در قسمت انتهایی رود آنجا که از میزان آب سایر رودها کاسته می‌شود، پرآب می‌شود و جوش و خروش آب در این قسمت‌ها افزایش می‌یابد. در اوایل پاییز، در اثر باران‌های شدید و مداوم، این پرآبی موجب انشعاب سیلاب‌هایی از رود می‌شود که اراضی مجاور را سیراب می‌کند. به گفته وی، این نوع از بارندگی اغلب در تابستان و در فصل گرما نیز ادامه می‌یابد (عبداللطیف، 1983: 15 و 16).

عبداللطیف سپس درباره بارندگی در مصر سخن گفته است و بسته به میزان آن، وضع زراعت و کشاورزی را در شهرهای مختلف این سرزمین به اختصار توضیح داده است. وی ضمن اینکه به مهم‌ترین خصوصیت آب‌وهوایی مصر اشاره کرده است: «... باران نمی‌بارد مگر آنکه به واسطه آن سیلی ایجاد شود...» (عبداللطیف، 1983: 16). مناطق جنوبی مصر نظیر استان صعید و مناطق شمالی آن مانند اسکندریه و دمیاط را مرکز بارش‌های شدید و سیل‌آسا معرفی کرده است. او با تأکید بر اینکه در مصر به غیر از نیل چشمه یا نهر دیگری وجود ندارد، تنها منبع تأمین آب اراضی این سرزمین را همین رود و بارش‌های مکرر آن ذکر کرده است. وی جنس زمین اغلب مناطق مصر را شنی و ماسه‌ای و نامناسب برای کشاورزی توصیف کرده است و بر این باور است که وجود چنین بارندگی‌هایی هرگز پاسخ‌گوی نیاز زراعت این سرزمین نیست (عبداللطیف، 1983: 16).

عبداللطیف رود نیل را عامل اصلی رطوبت هوا در شهرهای مصر عنوان کرده است؛ ولی اغلب فصل‌های آن را خشک و کم‌باران ارزیابی کرده است. طبق گزارش وی، وضعیت آب‌وهوایی مصر در فصل‌های مختلف متغیر است؛ رطوبت هوا که در برخی اوقات خاص به شدت کاهش می‌یابد، در فصل‌های تابستان و

باستانی مصر، نظیر اهرام جیزه و عمودالسواری و غیره توسط شماری از سلاطین، نظیر صلاح‌الدین ایوبی و فرزندش عزیزعثمان (حک: 589 تا 595 ق/ 1192 تا 1198 م)، این اقدام را نتیجه کم‌دانشی و بی‌تجربگی افراد دانسته است و عمل‌کننده بدان را فاقد قدرت تشخیص خوب و بد توصیف کرده است (عبداللطیف، 1983: 44، 52). کراچکوفسکی حساسیت وی را در این خصوص تحسین کرده است و بر این باور است که عبداللطیف در الافاده، دریچه‌ای تازه در تاریخ‌نگاری اسلامی گشوده است (کراچکوفسکی، 1379: 270 و 271). کاهن نیز با تأکید بر اینکه چندان نشانه‌ای در گرایش مؤلفان قدیمی به کتیبه‌خوانی مشاهده نمی‌شود و اغلب مورخان مسلمان ترجیح می‌دادند به جای توجه به چنین شواهد عینی، از منابع مکتوب پیشینیان استفاده کنند، عبداللطیف را در بهره‌گیری از کتیبه‌ها و توجه به ابنیه باستانی مبدع و مبتکر معرفی کرده است (کاهن، 1379: 164). او بر این باور است که اهتمام مؤلف به بررسی باستان‌شناسانه شهرهای مصر، بر ارزش و اهمیت این کتاب در میان آثار تاریخ‌نگاری اسلامی افزوده است (کاهن، 1379: 164).

عبداللطیف در فصل چهارم کتاب خود، زوایای مختلف اهرام ثلاثه و دیگر اهرام جیزه را توصیف کرده است (عبداللطیف، 1983: 44 تا 51). ویژگی‌های داخلی و خارجی اهرام و شکل ظاهری و هندسی و معماری آنها را نظیر اندازه طول، عرض، ارتفاع و مساحت ذکر کرده است. وی با استناد به اندازه‌گیری مساحان، ابعاد دو نمونه از بزرگ‌ترین اهرام جیزه که طول و عرض آنها را برابر دانسته است، بیان کرده است. به گفته وی، قاعده و ارتفاع هر یک از آنها چهارصد ذراع و مساحت قسمت مخروطی آنها در حدود ده ذراع است (عبداللطیف،

و 20 انگشت کاهش یافت، از جمله کم‌سابقه‌ترین ایام کم‌آبی نیل از سال اول هجری تاکنون ارزیابی کرده است. طبق گزارشی که عبداللطیف داده است، آب نیل در طول این مدت طولانی در کم‌آب‌ترین ایام، حدود شش بار به سیزده ذراع و اندی، بیست بار به حدود چهارده ذراع و فراوان به پانزده ذراع رسیده است. به گفته وی نیل یکبار دیگر نیز، یعنی در سال 356 ق/ 966 م، به مقداری در همین حدود، چهار انگشت کمتر از امسال، تقلیل یافته است (عبداللطیف، 1983: 78 و 79). مؤلف با ارائه گزارش‌های بیشتر در خصوص علت‌ها و عوامل مؤثر بر افزایش یا نقصان آب نیل، مباحث اقلیم‌شناسی خود را تکمیل کرده است (عبداللطیف، 1983: 77 تا 84).

## 2. باستان‌شناسی

زمینه‌های باستان‌شناسی در تاریخ‌نگاری قرن ششم و هفتم قمری، در عرصه توصیف آثار و ابنیه باستانی شهرها نظیر اهرام مصر، مساجد، ابنیه و قبور و اماکن مقدس مانند جبل مقطم نمایان شد. این امر در حکم یکی از چشم‌اندازهای تاریخ‌نگاری محلی این دوره به شمار می‌رود و در قالب اندیشه‌ای نو و بدیع، در شماری از تاریخ‌های محلی مصر نظیر مرشدالزوار إلی قبور الأبرار ابن عثمان (د. 615 ق/ 1218 م)، الاشارات إلی معرفة الزیارات اثر هروری (د. 611 ق/ 1214 م)، أنوار علوی الأجرام فی الکشف عن أسرار الأهرام نوشته ادیسی (د. 649 ق/ 1251 م) و غیره مشاهده می‌شود. در این میان، عبداللطیف بغدادی که ارزش مباحث باستان‌شناسی را به خوبی درک کرده است، با نگاهی نو و جدید، به مطالعه باستان‌شناسانه ابنیه کهن مصر پرداخته است (کراچکوفسکی، 1379: 270 و 271).

عبداللطیف ضمن اشاره به انهدام برخی آثار

شگفتی کرده است (عبداللطیف، 1983: 49). عبداللطیف در بخشی از کتاب به عین‌الشمس،<sup>13</sup> از شهرهای باستانی مصر، اشاره کرده است و آثار و بناها و تمثال‌های موجود در این شهر را به همراه طرح‌ها و خطوط روی آنها به تصویر کشیده است: «... از آثار کهن مصر شهر عین‌الشمس است. شهری کوچک که باروی آن دورتادور شهر مشاهده می‌شود. آن‌گونه که پیداست این شهر در قدیم عبادتگاه خورشید بوده و اینک بقایای بت‌های بزرگ، عظیم و مجسمه شکل آن هنوز باقی است. این بت‌ها از سنگ تراشیده شده‌اند و طول بعضی از آن‌ها به سی ذراع می‌رسد. اغلب این اصنام مجسمه‌شکل، بر پایه‌هایی استوارند و البته برخی از آن‌ها به شکل عجیبی بر روی یک پایه قرار گرفته‌اند. روی دروازه قدیمی و بزرگ این شهر که تا امروز باقی است تصاویری از انسان و حیوان و نوشته‌های نامفهوم حک شده است» (عبداللطیف، 1983: 50).

عبداللطیف به دو ستون باستانی بسیار بلند نیز، موسوم به ستون‌های فرعون، در عین‌الشمس اشاره کرده است و شکل و ابعاد آنها را به دقت توصیف کرده است. به گفته وی، این ستون‌ها به شکل چهارگوش (مربع) بوده‌اند و با اضلاعی به طول ده ذراع به‌طور مستقیم و بدون واسطه، بر سطح زمین استوار شده‌اند. بر بالای این برج مربع‌شکل، سازه‌ای به شکل مخروط قرار داشته است. براساس تخمین عبداللطیف، ارتفاع این ستون از قاعده تا نوک مخروط در حدود صد ذراع و قطر آن پنج ذراع بوده است (عبداللطیف، 1983: 51). او ستون‌های رفیع اسکندریه و دارالعلم این شهر را نیز در ذهن مخاطب ترسیم کرده است و مناره‌های این شهر را از عجایب هفتگانه جهان برشمرده است. به گفته وی، عمود السواری اسکندریه ستونی سرخ‌رنگ است که از

1983: 46). عبداللطیف از مصالح به‌کاررفته در بنای اهرام نیز سخن گفته است. وی سنگ‌های سخت و با ضخامت را اصلی‌ترین مواد به‌کاررفته در ساختمان اهرام ذکر کرده است و ضمن اظهار شگفتی از تراشیدن چنین سنگ‌هایی توسط مردمان مصر قدیم، با دقتی معمارگونه، ابعاد هر یک از آنها را اندازه‌گیری کرده است. به گفته وی، طول این سنگ‌ها بین ده تا بیست ذراع است و عرض و ارتفاع آن‌ها به حدود دو تا سه ذراع می‌رسد (عبداللطیف، 1983: 47 و 48). عبداللطیف با تکیه بر برخی کتب قدیمی صابئی، اغازیمون و هرمیس را صاحبان نخستین قبور این دو هرم معرفی کرده است و ضمن اینکه مخاطب خود را برای مطالعه بیشتر در این باره به کتاب دیگر خود، یعنی اخبار مضر کبیر، ارجاع داده است، تصریح کرده است که به عقیده پیشینیان، این دو فرد از انبیای بزرگ مصر باستان بوده‌اند که از سرزمین‌های دور به این دیار مهاجرت کرده‌اند (عبداللطیف، 1983: 48).<sup>11</sup>

عبداللطیف توصیف جالبی نیز از مجسمه ابوالهول در جیزه و برخی باورهای مردم درباره آن ارائه کرده است: «... و در میان اهرام این شهر تندیس بزرگی بیش از همه اهمیت دارد و آن شکل سَری است که از زمین بیرون آمده و بی‌نهایت بزرگ (غول‌پیکر) است. مردم آن را ابوالهول می‌نامند و گمان می‌کنند که قسمت بدن این مجسمه در زیر خاک مدفون است و به نسبت سرش به نظر می‌رسد در حدود هفتاد ذراع باشد...»<sup>12</sup> (عبداللطیف، 1983: 49). به گفته وی، روی صورت ابوالهول لب‌ها و گونه‌های سرخ‌رنگی وجود دارد که بر چهره او می‌درخشد. وی ابوالهول را بسیار زیبا و درعین‌حال متبسم توصیف کرده است و از وجود این همه تناسب میان اجزای صورت او، مانند بینی و چشم و گوش، اظهار

تردید نیست که عبداللطیف از دریچه چشم باستان‌شناسی نکته‌سنج یا دست‌کم اقلیم‌شناسی پژوهشگر، به مطالعه میدانی ابنیه قدیمی موجود در شهرهای مصر نظیر اسکندریه و صعید و غیره توجه کرده است و بقایای عمارت‌ها، سور، باروها، مدارس قدیمی و رواق‌های آنها، مناره‌های قدیمی شهرها، قصرهای فراغه مصر و دیرهای قدیمی یهودیان را بررسی کرده است. ارائه تصویری مختصر از نقوش حک شده بر عمارت‌ها و مطالب نگاشته شده بر کتیبه‌های آنها، توصیف اصنام و بت‌های پرستش شده در میان مصریان قدیم و احکام و عجایب مربوط به آنها و توصیف اجساد مومیایی شده از جمله مظاهر رویکرد باستان‌شناسانه عبداللطیف در الافاده است.

### 3. طب، داروشناسی، زیست‌شناسی<sup>14</sup>

اشتغال مورخ به امر طبابت و علاقه‌مندی او به نگارش درباره موضوعات مربوط به این حرفه، بر کسی پوشیده نیست. بسیاری از مورخان و پژوهشگران وی را پزشکی بغدادی خوانده‌اند که در زمینه‌های مختلف علمی تبحر داشت (ابن فضل‌الله عمیری، 1424: 148/9؛ یاقوت، 1414: 1571/4 و 1572؛ ابن ثغری‌بردی، 1379: 279/6؛ Berkey, 2008: p408). در جای‌جای کتاب الافاده، بازتاب تسلط وی بر حرفه طبابت به روشنی محسوس است. وی با مهارت تمام، نظریه‌های پزشکی اهل فن را در دل گزارش‌های تاریخی خود جای داده است و در مواقعی نیز تجزیه و تحلیل کرده است؛ برای نمونه، وی به تولد چندین نوزاد عجیب‌الخلقه مانند کودکانی با دو سر یا با موهای سپید اشاره کرده است و درواقع از منظر یک طبیب، علت ظهور چنین مولودهایی را در وضعیت بحرانی مصر و وجود مسائلی همچون سوءتغذیه و بیماری‌های متعدد

سنگ‌های درشت و بزرگ چخماق ساخته شده است و بسیار برافراشته و بلند است و در بالای آن گنبدی قرار دارد. وی طول این سازه را در حدود هفتاد ذراع تخمین زده است. عبداللطیف به ستون‌هایی که اطراف عمودالسواری وجود دارد نیز اشاره کرده است و تصریح کرده است که برخی از این ستون‌ها سالم و برخی دیگر شکسته و تخریب شده‌اند؛ ولی آن‌گونه که پیداست، گویا بر روی هر یک سقفی مانند سقف عمودالسواری وجود داشته است و این ستون‌ها سقف را نگه می‌داشتند (عبداللطیف، 1983: 52).

وی از شهر باستانی منف یا ممفیس، یعنی پایتخت فراغه قدیم مصر، نیز سخن گفته است (عبداللطیف، 1983: 53 و 54) و به سنت مومیایی کردن مصریان و چگونگی انجام آن و نیز مومیایی اشیا و لوازمی همچون جواهرات، لباس و غیره در اهرام شهرهای مختلف مصر اشاره کرده است. او اطلاعاتی از اعتقاد مصری‌ها درباره این رسم قدیمی به دست داده است: «... مصریان حفره‌های شکم و سر مردگان‌شان را مومیایی می‌کردند، آنان درون سینه، شکم و روده‌ها را خالی کرده و از ماده‌ای به نام مومیا پر می‌نمودند. میان استخوان‌ها را هم طوری به این ماده آغشته می‌کردند که گویی این ماده جزئی از استخوان است. آنان پس از مومیایی، میت را با پارچه‌هایی منقش که گویی با شمع روی آن نقش‌هایی رسم نموده بودند، مانند کفن می‌پوشاندند. من آثار این پارچه‌ها را بر دور کاسه سر جسد مومیایی شده مشاهده کردم... و این مومیا ماده‌ای سیاه‌رنگ مانند قیر است که در مجاورت گرما به صورت مایعی دودی رنگ درمی‌آید... مومیا ماده‌ای است که به همراه آب (مایع) در ارتفاعات کوه‌ها یافت می‌شود، آن را مانند قیر منجمد می‌سازند و رایحه‌ای همانند قیر دارد...» (عبداللطیف، 1983: 63 و 64).

است. برای نمونه، وی که گویا لاک‌پشت دریایی بزرگی موسوم به لَجَأَه را تشریح کرده است، درباره آن چنین نوشته است: «... و آن لاک‌پشت بزرگی است و وزن آن در حدود چهار قنطار<sup>16</sup> (تقریباً 33 کیلوگرم) است و پشت آن مانند سپری محکم و قوسی شکل در حدود یک وجب خارج از جسم آن قرار دارد... گوشت آن ملون به رنگ‌های مختلفی نظیر زرد، قرمز، سیاه و غیره است و از شکم آن در حدود چهارصد تخم نظیر تخم مرغ خارج شده است...» (عبداللطیف، 1983: 43).

فؤاد سزگین ضمن تأکید بر شهرت عبداللطیف در پژوهش و کاوش درباره اسکلت‌های بزرگ، به اهتمام وی در علم تشریح اشاره کرده است و از مجاهدت وی در نقد و بررسی یافته‌های مشاهیر قدیم، نظیر جالینوس، سخن گفته است. سزگین معتقد است که عبداللطیف دستاورد این تلاش‌های خود را در رساله علمی خویش، یعنی الافاده والاعتبار، آورده است. در نظر پژوهشگران معاصر هم‌چون سزگین، استیلای حرفه طبابت بر شخصیت علمی عبداللطیف تا بدانجا بوده است که در ارزیابی تاریخ دستیابی و تسلط مسلمانان بر دانش جراحی تا ربع سوم قرن هفتم قمری، جایگاه درخور توجهی برای عبداللطیف در نظر گرفته است. وی دستیابی مسلمانان به چنین پیشرفت‌هایی را مرهون کاوش‌های دانشمندانی نظیر علی بن عباس مجوسی (د. 383ق/ 993م)، ابوالقاسم زهراوی (د. قرن 4ق.)، ابن سینا (د. 416ق/ 1025م)، ابن نفیس (د. 687ق/ 1288م) و دیگران در علم تشریح دانسته است و نام عبداللطیف را هم در زمره این افراد قرار داده است که در قاهره به مطالعه میدانی کرده است (سزگین، 1371: 46 تا 64).

عبداللطیف ضمن سخن گفتن از سنت مومیایی

والدین آنها جستجو کرده است. از این روست که از چنین پیش‌آمدهایی با عنوان عجایب کائنات در این دوره، یعنی دوره قحطی دوساله مصر، یاد کرده است (عبداللطیف، 1983: 105).

عبداللطیف در میان مباحث جغرافیایی خود نیز، به مباحث پزشکی توجه کرده است؛ برای مثال آنگاه که به توصیف وضع آب‌وهوایی مصر و تغییرات آن در فصول مختلف سال پرداخته است، با نگاهی طبیبانه، افزایش رطوبت هوا را به‌ویژه در فصل‌های گرم سال موجب شیوع انواع بیماری‌های عفونی و مزاجی و امراض گوارشی مهلک در میان ساکنان این سرزمین دانسته است: «... و لهذه العلة تكثر عفوناتها و اختلاف هوائها و يغلب على أهلها الأمراض العفوية...» (عبداللطیف، 1983: 18). وی هم‌چنین بروز اختلال در طبایع صفاوی و بلغمی افراد را نیز یکی دیگر از عوارض آب‌وهوای نامناسب مصر ذکر کرده است. او اذعان کرده است که در اواخر پاییز و اوایل زمستان که خشکی هوا بیشتر می‌شود، تعداد مبتلایان به زردآب و تورم‌های شکمی و نیز التهاب‌های چرکین و زخم‌های عفونی، حتی در میان جوانان و افراد پرتوان، افزایش می‌یابد. به گفته وی، با بهتر شدن وضع هوا در پایان این دوره، از شدت شیوع بیماری‌های خونی حاد<sup>15</sup> کاسته می‌شود (عبداللطیف، 1983: 105).

وی از دانش خود در علم تشریح نیز بهره برده است و از ویژگی‌های اجزا و اندام‌های بدن جانوران سخن گفته است (عبداللطیف، 1983: 35 تا 43). او درباره نحوه قرارگرفتن مفاصل و استخوان‌های بسیاری از جانوران نظیر آبیان و قسمت‌های مختلف بدن آنها نظیر کبد و کلیه، با تکیه بر مشاهدات خود، مطالعه کرده است و در مواقعی با اقوال پیشینیان، نظیر ارسطو و سایرین، مطابقت داده

شربت از آن استفاده می‌کنند. این عصاره در بهبود بیماری‌های گوارشی مفید است. وی تصریح کرده است که عصاره افاقیا در زمانی که میوه‌های لوبیاشکل درخت نارس هستند، یابس است و در درمان اسهال مناسب؛ ولی هنگامی که به طور کامل رسیده می‌شوند، عصاره افاقیا خاصیت مسهل و ملین می‌یابد و بیشتر برای درمان یبوست به کار می‌رود (عبداللطیف، 1983: 32). در جایی دیگر، از گیاهی به نام جمیز<sup>18</sup> یاد کرده است که در مصر فراوان کشت می‌شده است و مشابه آن را نیز در عسقلان و شهرهای ساحلی شام مشاهده کرده است. درخت آن را تناور و شبیه به درخت گردو توصیف کرده است که عصاره‌ای سفید و گاه سرخ‌رنگ از آن خارج می‌شده است. وی میوه جمیز را به انجیر تشبیه کرده است که طعم و مزه‌ای به حلوت و شیرینی همان میوه دارد. به گفته وی، میوه جمیز در درمان بیماری‌های معده و طحال و ریه مفید است و عصاره این درخت نیز در بهبود جراحات‌های حاصل از جراحی مؤثر است (عبداللطیف، 1983: 21 و 22).

عبداللطیف گاه در الافاده به اختصار، طرز تهیه برخی خوراکی‌ها و شربت‌ها و داروها را نیز بیان کرده است؛ برای مثال، وی بامیه را گیاهی شبیه به خیار، سفت و سبزرنگ، توصیف کرده است که روی آن کُرک‌ها و پُرزه‌های زبر و خارمانندی است و با خطوطی که دور تا دور آن را احاطه کرده است، به شکل پنج‌ضلعی به نظر می‌رسد: «... بامیه پس از آنکه برش داده می‌شود، به پنج شیار تقسیم می‌شود و در درون هریک از آنها دانه‌های نرم، سفیدرنگ و دایره‌شکلی است که مزه شیرینی دارد. مردم مصر این گیاه را با پوست به قطعات کوچک‌تر خرد کرده و به همراه گوشت، در آب و حرارت زیاد طبخ می‌کنند...» (عبداللطیف، 1983: 19).

مصریان باستان، گریزی هم به طبابت و تشریح زده است و پس از بررسی آنها، بر اهمیت جایگاه جالینوس در علم تشریح تأکید کرده است؛ سپس با یافته‌های جدید خود که بر آزمایش و مشاهده بر اجساد مومیایی مصریان مبتنی بوده است، برخی نظریه‌های جالینوس را تغییر داده است؛ به طور مثال، وی به استخوان آرواره پایینی انسان اشاره و اذعان کرده است که جالینوس این عضو را شامل دو استخوان دانسته است که با مفصل به سقف دهان متصل شده است. عبداللطیف با تأکید بر اینکه این عضو را در اشخاص بسیاری بررسی کرده است، تصریح کرده است که آرواره پایینی تنها استخوانی بزرگ است که مفصل ندارد و فاقد هرگونه شکاف دیگری است (عبداللطیف، 1983: 104).

بازتاب نگرش طبیبانه عبداللطیف در فصل دوم کتاب، یعنی بخش نباتات، ملموس‌تر می‌شود (عبداللطیف، 1983: 19 تا 34). وی در این قسمت، از منظر طبیبی حاذق و داروشناسی ماهر، به مطالعه تخصصی انواع گیاهان و درختان و رستنی‌های مصر پرداخته است و حاصل مطالعات خود را بر اغذیه و خوراکی‌های مصریان به دقت گزارش کرده است. وی ضمن معرفی انواع گیاهان و ذکر مشخصات آنها، طعم و خواص دارویی بسیاری از آنها را نظیر زعفران، سدر، انجیر، زنجبیل و غیره بررسی کرده است و انواع اشربه و نوشیدنی‌های درمانی حاصل از آنها را معرفی کرده است؛ برای نمونه، عبداللطیف افاقیا<sup>17</sup> را عصاره برگ درختی به نام قرظ (سلم) معرفی کرده است که دارای میوه‌هایی به شکل لوبیاست و در درون هریک از آنها دانه‌های کوچکی قرار دارد. به گفته وی، افاقیا در ابتدای روز به شکل مایع است و به هنگام ظهر غلظت می‌یابد. افاقیا یا همان عصاره درخت قرظ به شیر (رُب) قرظ موسوم است و بانوان مصری در تهیه



بگیرند (نصر، 1366: 66 تا 72). عبداللطیف باقی مباحث این فصل را نیز با حفظ همین نگاه طبیبانه و داروشناسانه فراهم آورده است که نه تنها در کتب تاریخ‌نگاری پیش و پس از آن معمول نبوده است، بلکه تا حد بسیار چشمگیری نیز عجیب و غیرمعمول بوده است. نگاهی که بی‌شک در دانسته‌ها، تجربه‌ها، علاقه‌مندی و به‌طور کلی تخصص و مهارت وی در زمینه طب و داروسازی ریشه داشته است (محمد أبوشوک، 1395: 90 تا 95؛ عیسی‌مال‌الله، 1363: 163 تا 182).

وجه دیگر زیست‌شناسی عبداللطیف، یعنی جانور شناسی نیز به‌وضوح در الافاده مشاهده می‌شود. وی فصلی را به معرفی انواع جانوران موجود در مصر، از حشرات و آبزیان تا چهارپایان و حیوانات اهلی، اختصاص داده است و پژوهشی علمی درباره خصایص و ویژگی‌های ظاهری و باطنی هر یک به عمل آورده است. انواع امزجه متفاوت در حیوانات، اغذیه و خوراک ضروری آنان و نیز زیستگاه‌ها و آب‌وهوای مناسب برای رشد و تولیدمثل آنها را بررسی کرده است و فواید و ضررهای برخی از حیوانات و جانوران را نیز بیان کرده است. درباره ویژگی‌های مشابه در برخی از حیوانات مطالعه کرده است و به نکات درخور توجهی از آنها اشاره کرده است. گزارش وی از اسب‌آبی نمونه جالبی از این بررسی‌هاست. وی که زیستگاه این حیوان را در اعماق دریا، به‌ویژه آب‌های دمیاط، ذکر کرده است درباره آن چنین آورده است: «اسب‌آبی بزرگ‌جثه با صورتی ترس‌آور است که کشتی‌ها را دنبال کرده و آنها را غرق می‌کند. به هر کسی که دست یابد او را می‌کشد. او به گاو میش شبیه‌تر است تا به اسب؛ ولی شاخ ندارد و صدایی شبیه شیهه اسب دارد که البته به صدای استر (الاغ) نزدیک‌تر است. سر بزرگ و فک دراز، دندانی آهنین، سینه‌ای پهن، شکمی برآمده و پاهایی کوتاه دارد و

مؤلف در این فصل از کتاب، حاصل تجربه‌های داروشناسی و گیاه‌شناسی خود را نیز که از سال‌ها مسافرت در مناطق مختلف جهان اسلام کسب کرده بود، به کار گرفته است و انواع گیاهان مشابه در شهرهای مختلف مصر، یمن، هند، عراق، شام و غیره را مقایسه کرده است. گیاهان دارویی کمیاب و نادر در مصر را معرفی کرده است و ضمن ذکر اسامی مختلف آنها در سایر مناطق، خاستگاه و بیشترین محل رویش آنها را نیز بیان کرده است؛ برای مثال، وی در معرفی گیاهی به نام ماش اذعان کرده است که این گیاه در مصر کشت نمی‌شود و برای تهیه آن می‌بایست عطاری‌های شام را جستجو کرد (عبداللطیف، 1983: 31). حمیز را نیز از جمله گیاهانی معرفی کرده است که در مصر فراوان کشت می‌شود و تصریح کرده است که مشابه آن در عسقلان و برخی شهرهای ساحلی شام نیز دیده می‌شود (عبداللطیف، 1983: 21). عبداللطیف کَبَخ را نیز درختی با برگ‌هایی شبیه سدر توصیف کرده است که اصل آن مخصوص سرزمین فارس است و به شام و مصر نیز منتقل شده است. به‌گفته وی، از برگ این درخت شربت نیکو برای درمان بیماری‌های معده تهیه می‌شود (عبداللطیف، 1983: 20).

اغلب، جغرافی‌شناسان مسلمان با دانش گیاه‌شناسی بیگانه نبوده‌اند؛ ولی همان‌گونه که کراچکوفسکی بیان کرده است، به نظر می‌رسد که این علم یکی از اهداف عمده سفرهای عبداللطیف و اساس تألیف الافاده بوده است (کراچکوفسکی، 1379: 272). رویکردی که موجب شده است برخی نویسندگان این کتاب را مجموعه‌ای از اطلاعات ارزشمند گیاه‌شناسی معرفی کنند و در سیر تکاملی تاریخ طبیعی مسلمانان سده‌های ششم و هفتم قمری، جایگاه درخور توجهی برای آن در نظر

مهاجمی قوی است» (عبداللطیف، 1983: 80).

وی به نقل از شکارچی این حیوان که بارها جسد آن را تکه تکه کرده است و اعضای ظاهری و درونی بدن آن را می‌شناخته است، شباهت این حیوان را با سایر حیوانات مشابه ذکر کرده است: «... این حیوان تفاوتی با خوک ندارد جز آنکه بزرگ‌تر از خوک است. من در کتاب نیتوالیس [از فیلسوفان یونانی است] درباره این حیوان دیدم که مطالب پیش را گفته و همین شکل حیوان را تأیید می‌کرد... اسب آبی همچون خوک دریایی است و در دریای مصر یافت می‌شود، جثه‌ای به بزرگی فیل دارد، سرش شبیه الاغ و پاهایش مانند شتر است...» (عبداللطیف، 1983: 80). مقریزی توصیف خود را درباره این حیوان در حکم یکی از عجایب رود نیل، به نقل از عبداللطیف آورده است (مقریزی، 1422: 85/1). عبداللطیف توصیف جالبی هم از ماهیانی موسوم به رعاد<sup>19</sup> ارائه کرده است. وی زیستگاه این ماهی را که به احتمال گربه‌ماهی است، در آب‌های اطراف اسکندریه و رودخانه نیل، در قسمت مصر سفلی ذکر کرده است و وزن انواع کوچک تا بزرگ آن را بین یک تا بیست رطل<sup>20</sup> تخمین زده است. به گفته وی، این ماهی و ماهیانی نظیر آن زمانی که زنده هستند، به شدت لرزانده‌اند و اگر کسی با آنها تماس داشته باشد، دچار رخوت و سستی می‌شود؛ منظور حالتی شبیه به برق‌گرفتگی است. وی این ماهی را بدون فلس توصیف کرده است که در گوشت آن مقداری تیغ وجود دارد و البته خوردنی نیست. پوست این جانور ضخیم است و لایه‌ای از چربی را که به گوشت آن چسبیده است، می‌پوشاند؛ از این رو به راحتی جدا می‌شود (عبداللطیف، 1983: 42 و 43). سایر توضیحات عبداللطیف درباره جانوران دریایی مصر نظیر دلفین، إسْقَنْقُور (ریگ‌ماهی، جانوری شبیه سوسمار)، تمساح، دکنیس (صدفی دایره‌شکل) و برخی حیوانات اهلی مصریان نظیر مرغ، جوجه، استر، گاو و اسب از جمله

مباحث جانورشناسی کتاب الافاده است که در نوع خود بی‌نظیر است (عبداللطیف، 1983: 35 تا 43).

### تاریخ و رویدادنگاری

به نظر می‌رسد که عبداللطیف درباره تبحر خود در تاریخ ادعایی نداشته است؛ ولی به مطالعات تاریخی علاقه‌مند بوده است و یافته‌های خود را در این زمینه، با مطالبی در شرح آنها ترکیب کرده است و با دانسته‌ها و اطلاعات جغرافیایی، زمین‌شناسی، زیست‌شناسی و طبی خود تکمیل کرده است (کاهن، 1379: 190؛ کراچکوفسکی، 1379: 269). شخصیت تاریخی عبداللطیف تاحدی در همین رساله مختصر الافاده<sup>21</sup> و الاعتبار متجلی شده است (کاهن، 1379: 190؛ حتّی، 1380: 837)؛ ولی در حقیقت، او دستاورد سفرهای خود را نه از دریچه چشم یک تاریخ‌نگار، بلکه از منظر یک پژوهشگر علوم طبیعی و پزشکی نکته‌سنج و گیاه‌شناسی آگاه، به رشته تحریر درآورده است. به طوری که به نظر می‌رسد زمین‌شناسی و زیست‌شناسی اساس و مقصد سفرهای او بوده است و ثبت مشاهدات و رخدادها و تاریخ‌های چاشنی کار وی قرار گرفته است. البته مسلم است که گزارش‌های جغرافیایی و حتی زیست‌شناسانه وی اطلاعات درخور توجهی را نیز در اختیار پژوهشگران عرصه تاریخ قرار می‌دهد؛ برای نمونه، وی با تکیه بر شرح‌هایی که در کتاب الثمره<sup>22</sup> لاحکام النجوم بطلمیوس مشاهده کرده است، ابتدا گزارش علمی درخصوص بارش شهاب‌سنگ و تأثیر آن بر وضع آب‌وهوا ارائه کرده است: «...اول سال که شهاب‌سنگ از آسمان می‌بارد، نشانه خشک شدن بخارهاست (منظور خشک شدن بخار آب است که در نتیجه آن بارندگی نخواهد شد). اگر شهاب‌سنگ در یک سمت باریده شود، نشانه آن است که بادهای آن سمت می‌وزند و اگر شهاب‌ها در

پرفروش‌ترین چهارپایان مصر، اشاره کرده داست که با وجود اینکه گاه تجارت آن بر معاملات اسب و الاغ هم پیشی می‌گرفت، به علت آنکه مرکب معمول رؤسای یهود و نصارا بود، بهای آن به مراتب کمتر از آنها بود. به گفته وی، انواع حمار بین 20 تا 40 دینار معامله می‌شد؛ در حالی که قیمت انواع اسب بین هزار تا چهار هزار دینار بود (عبداللطیف، 1983: 38).

عبداللطیف به معماری شهری مصر و نحوه ساخت خانه‌ها و بازارها و حمام‌های این سرزمین نیز اشاره کرده است و هنر شگفت‌انگیز و آرایش خردمندان‌ای را که در برخی بناهای مصری به کار رفته است، توصیف کرده است (عبداللطیف، 1983: 68 تا 72). به گفته وی، در ساخت بناهای مصری هندسه‌ای زیبا، در حد کمال، به کار رفته است و خانه‌ها در نهایت نظم و ترتیب ساخته شده‌اند؛ تاجایی که به ندرت زمین خالی و بایری دیده می‌شود که از آبادانی و ساخت‌وساز بی‌بهره باشد. وی خانه‌های مصریان را فراخ و بزرگ و مرتفع توصیف کرده است که در اغلب آنها پنجره‌ها رو به سوی شمال، در مسیر وزش بادهای مطبوع، قرار داده شده است. به گفته وی، مصریان خانه‌های خود را از سنگ‌های تراشیده شده و خشت سرخ‌رنگ (آجر) می‌ساختند که اندازه آن نصف آجر عراقی بود. وی خیابان‌ها و بازارهای مصر را نیز وسیع و با ساختمان‌هایی بلند توصیف کرده است و تصریح کرده است که مردمان مصر برای ساخت خانه‌ها و کوی‌ها و عمارت‌های وسیع خود، از وجود مهندسان بهره می‌گیرند و کار ساخت بنا را به آنها واگذار می‌کنند. معماران نیز پس از آنکه تلی از خاک گرداگرد بنا قرار دادند، نقشه آن را در ذهن خود ترسیم می‌کنند و مرحله به مرحله اجرا می‌کنند (عبداللطیف، 1983: 68 و 69).

جهت‌های مختلف پراکنده شوند، از بروز کم‌آبی در آن سال و نابسامانی هوا خبر می‌دهد...» (عبداللطیف، 1983: 80).

آنگاه با تکیه بر برخی وقایع تاریخی، بخشی از باورهای عامیانه را بازگو کرده است که بی‌شک در تاریخ اجتماعی حائز اهمیت است. به گفته وی، مردم معتقدند که بارش شهاب‌سنگ‌ها در جهت‌های مختلف، از بروز نزاع و اختلاف میان سپاهیان و درگیری آنان با سلطان و آشفتگی نظامی در ممالک خبر می‌دهد. او با اشاره به حوادث سال 290 ق/902 م، اذعان کرده است وقتی شهاب‌سنگ‌ها در تمام عرصه‌های جو به‌طور پراکنده ظاهر شدند، آب نیل به 13 ذراع کاهش یافت و مردم با بحران بی‌آبی مواجه شدند. به گفته وی، مردم انقراض دولت طولونیان را در آن سال، حاصل چنین رخدادی دانسته‌اند. او به وقوع چنین اتفاقی در سال 300 ق/912 م نیز اشاره کرده است که به دنبال آن، آب نیل کاهش یافت و هیاهو و آشفتگی مملکت را فرا گرفت. وی به وقوع حادثه‌ای مشابه در سال معاصر خود، یعنی 596 ق/1199 م، نیز اشاره کرده است که پراکنده شدن شهاب‌سنگ‌ها در ابتدای سال، کاهش آب نیل و تغییر سلطان مصر را در پایان سال در پی داشته است.<sup>21</sup> البته عبداللطیف که خود در عرصه هیئت و نجوم نیز مطالعاتی داشته است، وجود چنین ارتباط‌های ارضی و سماوی را رد نکرده است و حتی آنها را نشانه‌های حتمی و متقنی دانسته است که نه تنها در مصر بلکه در تمام سرزمین‌ها اتفاق می‌افتد (عبداللطیف، 1983: 80).

عبداللطیف از ذکر بهای چهارپایان در معاملات رایج آن زمان نیز چشم‌پوشی نکرده است و چگونگی خرید و فروش آنها را در حکم مرکب‌هایی که مصریان استفاده می‌کردند، بیان کرده است (عبداللطیف، 1983: 42 و 43)؛ برای مثال، وی به حمار (خر)، یکی از

میان مصریان هم‌عصر مؤلف، تأثیر احکام نجومی و فلکی در اندیشه و تفکر مردم مصر و اهمیت آن در امور روزانه، انواع بیماری‌ها و مرض‌های شایع در فصول مختلف سال و روش‌های معمول درمان و مداوای آنها، پوشاک مردم و انواع زراعت و کشت و زرع در شهرهای مختلف مصر، زیستگاه‌های جانوری و شکارگاه‌ها و نحوه صید حیوانات که به برخی از آنها در همین نوشتار اشاره شد (Berkey, 2008: p408).

صرف‌نظر از اهمیت گزارش‌های عبداللطیف در تاریخ اجتماعی، دو فصل پایانی کتاب به‌علت برخورداری از ویژگی زمان‌نگاری، رنگ تاریخی بیشتری یافته است. عبداللطیف در این بخش، رخدادهای مربوط به وبا و قحطی مصر را در سال‌های 597 و 598 ق/ 1200 و 1201 م شرح داده است. وی در خلال پرداختن به بررسی و تحلیل بحران اقتصادی و اجتماعی سال‌های حکومت ملک‌عادل (حک: 592 تا 615 ق/ 1195 تا 1218 م) که در نتیجه بروز قحطی و زلزله و شیوع بیماری وبا ایجاد شده بود، چهره شهرهای قحطی‌زده مصر را بر مبنای مشاهدات عینی خود به تصویر کشیده است (عبداللطیف، 1983: 85 تا 106). مؤلف چگونگی پیدایش این قحطی و خشکسالی و در نتیجه، بروز گرانی در شهرهای مختلف مصر، از جمله قاهره را شرح داده است و وضعیت و واکنش توده مردم را در مواجهه با این بحران اقتصادی اجتماعی و پیامدهای حاصل از آن بیان کرده است. به گفته وی، در نتیجه این بحران، شهرها و محله‌های مصر ویران شدند و کسبه و تجار گرفتار ورشکستگی شدند و مردم از بیم گرسنگی، به مهاجرت و پناه‌بردن به سرزمین‌های شام، مغرب، حجاز و یمن ناگزیر شدند. بیماری وبا شیوع یافت و مرگ‌ومیر فراوانی را به‌ویژه در قاهره موجب شد. وی طبقه فقرای جامعه را بیش از همه در معرض

عبداللطیف به برخی کشتی‌های مصریان نیز اشاره کرده است و ویژگی‌های شماری از آنها را ارائه کرده است که در نوع خود بدیع است. وی ضمن اینکه انواع و اشکال کشتی‌های مصریان را گوناگون و متنوع خوانده است، یکی از عجیب‌ترین آنها را توصیف کرده است که از جهت وسعت و بزرگی بر سایر کشتی‌ها برتری داشت. به گفته وی، سطح این کشتی از چوب‌های محکم پوشیده شده بود و منفذهایی به شکل روزنه رو به سوی دریا داشت و طاق گنبدی‌شکلی نیز بر بالای سطح کشتی قرار داشت. دیواره‌های کشتی با بهترین رنگ‌ها و روغن‌ها، رنگ‌آمیزی و جلا داده شده بود. جایگاه کشتی‌بان (ملوان)، آب‌انبار، مستراح و محل نگهداری اطعمه و اشربه آن نیز در قسمت پایینی کشتی بود. به گفته وی، این کشتی که ظاهری زیبا و شکیل داشت، مخصوص پادشاهان و سلاطین بوده است و جایگاه مخصوصی برای نشستن سلطان داشته است و مکان‌هایی نیز ویژه خواص و نزدیکان وی در اطرافش قرار داده شده است. جایگاه‌هایی نیز برای غلامان و مملوکان وی در قسمت‌های مختلف کشتی تعبیه شده بود که به حالت ایستاده بر روی آن قرار می‌گرفتند. به گفته وی، مصریان با بهره‌گیری از علم حرکت اجسام سنگین (مکانیک)، قادرند کشتی‌ها را در جهت مخالف، منظور حرکت رو به عقب کشتی است، به حرکت درآورند (عبداللطیف، 1983: 71 و 72).

تردیدی نیست که گزارش‌های عبداللطیف نکات درخور توجهی از زوایای پنهان زندگی اجتماعی مردم عیان می‌سازد که در تاریخ اجتماعی فراوان دارد؛ به‌ویژه آنکه در سایر نوشته‌های تاریخی معاصر او کمتر یافت می‌شود. برای نمونه گزارش‌هایی درباره انواع اغذیه و خوراک مردم مصر و طرز تهیه برخی از آنها، سازه‌ها و بناهای مسکونی مردم، عقاید آنان به روزگار شرک و بت‌پرستی و باورهای خرافی رایج در

دمیاط و اسکندریه و نیز برخی شهرهای شام مانند حماه و دمشق و بعلبک گزارش داده است (عبداللطیف، 1983: 99 تا 101).

همان‌طور که پیشتر بیان شد، بی‌تردید الافاده در عرصه تاریخ اجتماعی اهمیت شایانی دارد؛ ولی مطالعه کلی مضمون و محتوای اثر نشان می‌دهد که تاریخ‌نگاری وجه غالب بر این کتاب نیست و این گمان که دست‌کم در الافاده، مؤلف هرگز در اندیشه نگاشتن تاریخ به معنای واقعی و حرفه‌ای آن نبوده است، قوت بیشتری می‌یابد. بررسی بینش تاریخی مؤلف و انگیزه وی از تدوین این اثر و همچنین مطالعه روش تاریخ‌نگاری مؤلف نیز صحت این ادعا را تأیید می‌کند.

#### بینش تاریخی عبداللطیف

در منابع به اشتغال فراوان عبداللطیف به تدریس و علم‌آموزی تعداد چشمگیری از مردمان در علوم مختلف نزد وی اشاره شده است (ابن فضل‌الله عمری، 1424: 149/9 و 150)؛ ولی کمتر نامی از شاگردان وی یا راویان اخبارش به میان آمده است. ذهبی به نام شماری از آنها نظیر برزالی، منذری، ابن‌نجار، شهاب قوصی، التاج عبدالوهاب، ابن‌زین‌الأمنا، أبوالمجدحاکم، احمدبن نصیبی، ابن‌صّابونی، علی‌بن‌سیف تیمیه، یعقوب‌بن‌فضائل، ست‌الدار بنت مجدبن تیمیه و دیگران اشاره کرده است که در میان آنها، نام چند تن از تاریخ‌نگاران نیز به چشم می‌خورد (ذهبی، 1413: 353/45). از مشایخ او در تاریخ نیز اطلاعی به دست نیامد؛ ولی همان‌گونه که پیشتر بیان شد، عبداللطیف در شام از مصاحبت عمادالدین کاتب اصفهانی بهره برد که در مقایسه با سایر مورخان این دوره، تاریخ را به‌طور حرفه‌ای‌تری تدوین می‌کرد (درباره تاریخ‌نگاری عمادالدین نک: حسن‌زاده، 1386: ش 65؛ Mallett, 51-29: 2014)؛ بنابراین احتمال اینکه به‌واسطه این

آسیب‌های ناشی از این بحران دانسته است؛ به‌طوری که از فرط گرسنگی، مجبور به خوردن اجساد مردگان و لاشه فاسد حیواناتی همچون سگ و حتی سرگین چهارپایان می‌شدند (عبداللطیف، 1983: 85).

به گفته وی، امام جماعت اسکندریه در یک روز بر هفتصد جنازه میت نماز گزارد و این از شدت حادثه و وخامت اوضاع حکایت می‌کند (عبداللطیف، 1983: 98). جریان ربوده شدن برخی طبیبان که به عیادت بیماران خود می‌رفتند یا خورده شدن جنازه سوخته کسانی که به گناه آدم‌خواری مجازات شده بودند، توسط اشخاص نامعلوم، از جمله گزارش‌های تلخ و حیرت‌آور الافاده است که گویا در طول این دو سال، مؤلف آنها را بر مبنای دیده‌ها و شنیده‌های خود فراهم آورده است (عبداللطیف، 1983: 85 تا 106).

عبداللطیف از وقوع زلزله در مصر و خرابی مدرسه‌ها، بیمارستان‌ها، مسجدها و بروز تلفات بسیار نیز خبر داده است. به گفته وی، در سحرگاه روز دوشنبه بیست‌وششم ماه شعبان سال 1201/598م زلزله عظیمی در قاهره رخ داد که موجب اضطراب و وحشت همگان شد. به گفته وی خسارت این زلزله که آن را به عمل غربال کردن تشبیه کرده است، به‌حدی بود که صدای ناله و ضجه مردمان به‌سوی خداوند سبحان بلند شد. به گزارش وی، در طول این زلزله، زمین سه‌بار به‌شدت لرزید، خانه‌ها تکان خورد و دیوارها و سقف‌ها فرو ریخت؛ طوری که گویی هرگز بلند و آباد نبود. وی شدت این زلزله را در مصر کم‌سابقه خوانده است و اشاره کرده است که بروز سرمای شدید و ناگهانی هوا در طول شب و حرارت شدید روز بر دشواری آن می‌افزود. عبداللطیف از وقوع هم‌زمان این زلزله در سایر شهرهای مصر نظیر

هم‌نشینی، عبداللطیف بهره‌ای هم در تاریخ برده باشد، چندان دور از ذهن نیست. عبداللطیف سیره حکما را نیز در قاهره، نزد ابوالقاسم شارعی فرا گرفت و گویا در همین زمان، به نگارش سیره علاقه‌مند شد. آشنایی وی با سیره حکمای پیشین، نظیر فارابی و ابن‌سینا نیز در این ایام بود (ابن‌ابی‌اصیبعه، 1965: 688).

اما تردیدی نیست که عبداللطیف در طول اقامت در مصر، تمام وقت خود را صرف تکمیل آموزه‌های طبی و نیز تدریس آنها کرده است؛ یعنی همان زمانی که به ثبت مشاهدات خود و جمع‌آوری مواد کتاب‌الافاده مشغول بوده است: «... و کانت سیرتی فی هذه المدة أنى أقرى الناس بالجامع الأزهر من أول النهار الى نحو ساعة الرابعة و وسط النهار يأتي من يقرأ الطب و غيره آخر النهار أرجع الى جامع الأزهر فيقرأ قوم آخرون و فى الليل أشغل مع نفسى و لم أزل على ذلك إلى أن توفى الملك العزيز...» (ابن‌ابی‌اصیبعه، 1965: 689).

خفاجی که نام عبداللطیف را در زمرة مدرسان جامع الازهر آورده است، تنها به تدریس طب توسط او اشاره کرده است (خفاجی، 1408: 288/2). ذهبی نیز با وجود اینکه الافاده را اثری تاریخی خوانده است، تصریح کرده است که طب بر دانش عبداللطیف غلبه بیشتری داشته است (ذهبی، 1413: 354/45). قلقشندی هم در دایرة‌المعارف خود، در چند موضع از الافاده نقل قول کرده است؛ ولی به مبحث جانورشناسی این کتاب بیشتر نظر داشته است و توصیفات خود را درخصوص برخی حیوانات نظیر سمور (قلقشندی، بی‌تا: 253/1)، جوجه مرغ (قلقشندی، بی‌تا: 77/2)، سمندر (قلقشندی، بی‌تا: 86/2) و غیره با تکیه بر داده‌های عبداللطیف آورده است (عبداللطیف، 1983: 35 تا 43).

با این همه مسلم است که در اندیشه مورخان مسلمان، تاریخ همواره درس‌هایی برای اندرز و عبرت انسان‌ها دارد که قادر است برای پرداختن دانشمندان و عالمانی

نظیر عبداللطیف به تاریخ و ثبت رخدادهای تاریخی انگیزه‌ای قوی باشد. وجود واژه‌هایی نظیر عبرت و اعتبار در عناوین آثار بسیاری از آنها، از همین امر حکایت می‌کند. به اعتقاد این افراد، مورخ مسلمان وظیفه دارد که حقایق شناخته‌شده را سرمشق خود قرار دهد و با توصیف آنها، درس‌هایی را نیز به دیگران بیاموزد (راینسون، 1392: 228). بی‌شک عبداللطیف نیز متأثر از چنین باوری، به نگارش الافاده روی آورده است و نام الاعتبار را نیز بر دنبال آن نهاده است. وی در اهمیت تاریخ نوشته است: «... بر انسان لازم است که تاریخ بخواند و از تجربیات ملل پیشین مطلع شود تا عمر کوتاه وی بر حیات اجتماعات گذشته پیشی گیرد، با آنان زندگی کند و خوب و بدشان را بشناسد... لازم است اولین سیره‌ای که می‌خوانی سیره پیامبر (ص) باشد و در افعال و احوال ایشان مطالعه کنی و تا حد امکان و به اندازه توانت خود را شبیه وی کنی... که در این صورت سعادت‌مند خواهی شد» (نقل از ابن‌ابی‌اصیبعه، 1965: 691 و 692).

تأکید عبداللطیف بر وجه اعتبار و پندآموزی تاریخ که انگیزه نگارش الافاده را نیز در وی تقویت کرده است، در جای‌جای کتاب او مشاهده می‌شود؛ برای نمونه، او پس از سیر آفاق و انفس، آنگاه که به موضوع انواع اصنام و بت‌های مصریان قدیم رسیده است، ناگهان گریزی زده است و درصدد قیاس مصنوع دست بشر با مخلوقات خداوند متعال برآمده است و با مقایسه میان آنها، عظمت و قدرت پروردگار جهانیان را تسبیح کرده است. سپس با استناد بر آیاتی از کلام‌الله، درباره خلقت انسان و دیگر موجودات عالم سخن گفته است و اینکه چگونه انسان می‌بیند و چونان کسی که حجابی بر قلب و دیدگانش فرو افتاده است، پند نمی‌گیرد. پرواضح است که عبداللطیف در نهایت آگاهی، چنین معبر پندآموزی را در میان داده‌های علمی و تاریخی خود باز کرده است؛ از این‌رو، در پایان

در بخش کوتاه زمان‌نگاری کتاب خود هم، در جستجوی نگارش تاریخ مصر نبوده است و ثبت رویدادهای مربوط به دو سال قحطی را نیز از باب تاریخ‌نگاری فراهم نیاورده است؛ بلکه شاید وی در جایگاه یکی از مقربان دستگاه خلافت، تنها درصدد بوده است تا «گزارش وضعیتی» از بحران پدیدآمده در مصر و برخی شهرهای شام ارائه کند.

### روش تاریخ‌نگاری عبداللطیف

مطالعه الافاده نشان داد که طب، زیست‌شناسی، جغرافیا و زمین‌شناسی از وجوه غالب بر این کتاب هستند که درعین حال، اطلاعات تاریخی درخوری را نیز دارند. بدیهی است که در نگارش چنین اثری، روش علمی<sup>25</sup> مؤلف جز روش مبتنی بر علوم تجربی،<sup>26</sup> یعنی مشاهده و آزمایش و به‌طور کلی تجربه نبوده است. عبداللطیف که دانشمندی نکته‌بین و دقیق بوده است، شوق معرفت و علاقه به تجربه را با هم درآمیخته است و مشاهدات مسموعات و نیز یافته‌های پژوهشی خود را به رشته تحریر درآورده است (کراچکوفسکی، 1379: 270). همان‌گونه که بیان شد، وی تنها به توصیف گزارش‌های مدنظر خود بسنده نکرده است و کوشیده است تا صحت و درستی داده‌های خود را نیز با مشاهدات و تجربیات شخصی ارزیابی کند و به تحلیل و تعلیل آنها بپردازد. چنان‌که خود نیز بدان اذعان کرده است: «... و آنگاه که میزان آب از شانزده ذراع کمتر شد، آغاز زمان کم‌آبی و خشکسالی نیل در برابر ایام پرآبی آن است و ما پیشتر در الکتاب الکبیر سال‌های پرآبی و کم‌آبی نیل را از سال نخست هجری تا سال حاضر (یعنی سال 596ق/1199م) آورده‌ایم و اینک این تغییرات را براساس مشاهدات و بررسی‌های خود ذکر می‌کنیم...» (عبداللطیف، 1983: 79).

وی آنجا نیز که با تکیه بر گزارش مساحان اندازه

این مباحث با آوردن عبارت «به ادامه بحث باز می‌گردیم»، مطالب تاریخی خود را درباره اصنام و تاریخچه عبادت آنها در زمان حضرت ابراهیم(ع)، از سر گرفته است (عبداللطیف، 1983: 59).

عبداللطیف گاه با ذکر برخی آیات قرآن و روایات اسلامی، تفکر و توجه مخاطب را بر عظمت قدرت خداوند و عجز بندگان جلب کرده است. به‌طور مثال، ضمن معرفی برخی حیوانات و جانوران موجود در مصر، نظیر فیل، ابتدا بر مبنای کتب تشریح جالینوس برخی جزئیات بدن آنها را بیان کرده است؛ آنگاه با ذکر آیاتی نظیر «خلق الانسان ضعیفاً»<sup>22</sup> «فتبارک الله احسن الخالقین»<sup>23</sup> «والله خلقکم و ما تعلمون»<sup>24</sup> و غیره مخاطب را به اندیشه بر عجز و ناتوانی انسان در آگاهی یافتن بر تمامی ابعاد هستی و وجودی حیوانات واداشته است و عظمت خلقت خداوند را یادآور شده است (عبداللطیف، 1983: 58 و 59). به‌طور کامل هوریداست که عبداللطیف بر مبنای تکلیف و وظیفه مسلمانی خود، تاریخ‌نگاری را ابزاری قرار داده است تا به وسیله آن، آنچه از حیات مخلوقات اعم از انسان و حیوانات و نباتات درک کرده است، برای مخاطب همکیش خود ثبت کند، تا علاوه بر عرضه اطلاعات و دانستنی‌های علمی درباره آنها، نگاه عبرت‌آموز وی را نیز جلب کند.

در بینش تاریخی عبداللطیف، وجه دیگری نیز برجستگی دارد و آن فایده‌مندی و کارکردگرایی تاریخ در نظر اوست که بی‌تردید، در اتمام وی به نگارش الافاده مؤثر بوده است. وی همان‌گونه که اذعان کرده است، درصدد برآمده است که با ثبت دیده‌ها و شنیده‌های خود در مصر، خلیفه وقت را از احوال رعایا و مردم این سرزمین مطلع کند و با توصیف وضعیت شهرهای گرفتار قحطی و زلزله‌زده، خلیفه مسلمانان را در انجام هرچه بهتر مسؤولیت اداره مملکت اسلام یاری رساند (عبداللطیف، 1983: 11).

بنابراین پرواضح است که عبداللطیف حتی

تاریخ نگاری‌اش نیز اشاره و تصریح کرده است که مطالبش را مبتنی بر مشاهده عینی و مطالعه میدانی نگاشته است (عبداللطیف، 1983: 11). وی فراوان از نوشته‌های کسانی همچون جالینوس، ارسطو، دیوسکوریدس، بقراط، افلاطون، ابن سینا، بطلمیوس، رازی، ابوحنیفه دینوری و دیگران در حکم منابع و مأخذی که از آنها استفاده کرده است، یاد کرده است؛ ولی در سراسر کتاب به کرات، واژه‌ها و عبارات‌های مجهولی نظیر «قیل»، «قال أحدهم»، «خبرنی بعض النقات»، «رأیت»، «قرأت بخط بعض المحصلین»، «خبرنا»، «رأیت بعض ارباب القیاس قال»، «قرأت فی بعض کتب الصابئه القدیمة»، «یروی عن أهل التجربة»، «و حُکی لی»، «و خبرنی بعض أصحابی»، «شاهدناه»، «حدثنی»، «ما شاهدت» و امثال آن را به کار برده است و اخبار خود را براساس آنها ثبت کرده است (برای نمونه نک: عبداللطیف، 1983: 51، 53، 65، 90، 98...).

وی در میان مردم سیاحت و در باورهای آنان تأمل کرده است و بسیاری از اطلاعات خود را نیز در نتیجه گفت‌و شنود با آنان به دست آورده است؛ تاجایی که گاهی بی‌توجه به صدق و کذب اخبار، شایعات منتشر شده در میان مردم را نیز نگاشته است. وی با ذکر عبارت «و مما شاع»، برخی اخبار مربوط به آدم‌خواری و نبش قبرکردن و خوردن اجساد مردگان و فروش گوشت آنها و چندین نمونه دیگر را ثبت کرده است (عبداللطیف، 1983: 86 تا 90).

عبداللطیف در مجموع، به داده‌های خود در الافاده نگاهی انتقادی و تحلیلی داشته است؛ ولی این رویکرد اغلب، در حوزه مباحث علمی و غیرتاریخی کتاب است و چنین اهمی در باب اخبار تاریخی و گزارش‌های مربوط به آن مشاهده نمی‌شود. برای نمونه، وی به هنگام بررسی ریشه لغوی واژه نیل، به برخی احکام نجومی و تحولات و تحرکات ارضی و

ارتفاع دو نمونه از اهرام جیزه را ثبت کرده است، ترجیح داده است که با نقل آزمایش تجربی خود، بلندی درخور توجه ارتفاع اهرام را برای مخاطبش ترسیم کند: «... و آن گونه که مشاهده کردم وضعیت آنها این چنین بود؛ تیراندازی که با ما بود تیری را در طول قطر یکی از آنها به سمت بالای هرم پرتاب کرد و این تیر نصف مسافت را نپیموده بود که به زمین بازگشت...» (عبداللطیف، 1983: 46). ذکر دیگر دستاوردهای حاصل از مطالعات او بر رود نیل و شناسایی گیاهان و جانوران این سرزمین و حتی ارائه گزارش‌های واقعی و ملموس از دو سال قحطی مصر، شواهدی دیگر از این امر است. این در حالی است که تاریخ و روش مطالعه آن، با روش علوم تجربی تفاوت‌های اساسی دارد؛ گذشته به کمک اسناد و مدارک مادی و معنوی<sup>27</sup> واکاوی می‌شود و با روش علوم تجربی بررسی کردنی نیست. تاریخ مطالعه جوامع انسانی در گذشته است که هرگز به همان وجه در تاریخ تکرار نمی‌شود؛ بنابراین امکان ندارد که تجربه وقایع تاریخی را تکرار کرد یا استدلالی را از سر گرفت (شاله، 1346: 211 تا 212؛ برای مطالعه بیشتر نک: کار، 1387: 49 تا 59؛ هروی، 1389: 30 تا 35). بدیهی است که مورخ برای ثبت تاریخ، ناگزیر از مراجعه به مدارک مادی و معنوی است و تکیه وی تنها بر مسموعاتش، آن هم بدون استناد به نام راویان آنها، نقضی بر تاریخ نگاری وی محسوب می‌شود که بدون تردید استناد سایر مورخان و پژوهشگران بدان‌ها، نیازمند احتیاط و تأمل بیشتر است.

عبداللطیف دو فصل پایانی کتاب را به تاریخ معاصر اختصاص داده است و با تکیه بر مشاهده‌ها و شنیده‌های خود تدوین کرده است و در مقدمه، در خلال اینکه اثر را معرفی کرده است و مخاطب را از محتوا و فصل بندی کتاب مطلع کرده است، به روش



اسکندریه را بنا کرد و مقر حکومتش قرار داد. آنگاه اسلام آمد و مصر توسط عمرو بن عاص فتح شد و او مقر حکومت را فسطاط قرار داد. سپس معز (خلیفه فاطمی) از مغرب به این سرزمین آمد و قاهره را بنا کرد و ما مشروح این اخبار را در کتاب کبیر آورده ایم و اینک بازمی‌گردیم به وصف شهر منف...» (عبداللطیف، 1983: 54). به‌طور کامل مشخص است که عبداللطیف در الافاده، قصد بیان گزارش‌های تاریخی را نداشته است و در واقع، مصرشناسی مقصد اصلی تألیف او بوده است. وی خبر مربوط به عمودالسواری اسکندریه و آتش‌سوزی کتابخانه این شهر را که همواره محل مناقشه برخی پژوهشگران معاصر بوده است، نیز به همین صورت ذکر کرده است: «... این همان رواقی است که ارسطوطالیس و پیروان او پس از مرگش در آنجا درس می‌گفتند و این همان دارالعلمی بوده که اسکندر موقع بنای اسکندریه ساخته است و کتابخانه‌ای که عمرو عاص به فرمان عمر رضی‌الله‌عنه آن را سوزانیده در همین محل بوده است...» (عبداللطیف، 1983: 52).

جالب است که جرجی زیدان این‌گونه روایت عبداللطیف را به‌ویژه در نقل خبر آتش‌سوزی کتابخانه اسکندریه، نشانه اطمینان مؤلف و استناد او به منبعی موثق دانسته است؛ بنابراین بر این باور است که تردیدی در صحت این خبر وجود ندارد (زیدان، 1372: 634/3 تا 638). این در حالی است که ویل دورانت آن را افسانه دانسته است و روایت را ضعیف ارزیابی کرده است (دورانت، 1378: 4/1970 و 1071). مقریزی نیز که گویا در نگارش خطط، فراوان از الافاده بهره برده است (مقریزی، 1422، مقدمه محقق: 85/1)، ضمن اینکه برخی از گزارش‌های متفرقه نظیر مرغ‌داری‌ها و مراکز پرورش مرغ در مصر (مقریزی، 1422، مقدمه محقق:

سماوی اشاره کرده است و با بهره‌گیری از نظریه‌های علمی بطلمیوس، علت‌های علمی طغیان و نقصان رود را بررسی و تحلیل کرده است. وی ضمن انتقاد از پاره‌ای باورهای عوامانه مردم درباره سرچشمه و مصادر رود نیل، آنها را بی‌اساس خوانده است (عبداللطیف، 1983: 79 تا 84). وی گاهی نیز نظریه‌های پیشینیان را نقد کرده است و برخی از آنها را با تکیه بر یافته‌های خود تغییر داده است. نقد نظر دیوسکوریدس درباره ویژگی‌ها و خواص برخی گیاهان مانند زنجبیل و قلقاس (عبداللطیف، 1983: 27) و تطبیق و نقد نظریه‌های جالینوس درباره تشریح بدن انسان با نتایج مطالعات خود بر مومیایی‌های مصری، نمونه‌هایی از این دست است (عبداللطیف، 1983: 65 و 66، 103 و 104). گاهی نیز اخبار موجود در برخی کتب قدیم را مقایسه کرده است و به اختلافات میان آنها اشاره کرده است؛ برای مثال، وی تصریح کرده است باوجود اینکه در تورات و نوشته‌های ارسطو، به تاریخ مصر از زمان بنای آن و عصر اسکندر توجه شده است، از اهرام و قبور قدیمی آنها سخنی به میان نیامده است؛ ولی بقراط و جالینوس هریک در کتاب‌های خود، به اهرام و قبور قدیمی آنها اشاره کرده‌اند و کیفیت مومیایی کردن مردگان مصر قدیم را نیز به روشنی شرح داده‌اند (عبداللطیف، 1983: 66 و 67).

این در حالی است که عبداللطیف برخی گزارش‌های تاریخی خود را بدون ذکر سند روایت یا حتی گاه بدون اشاره به سال وقوع رویداد ذکر کرده است. گزارش وی از تاریخ سیاسی مصر نمونه‌ای از این دست است: «... مصر آباد بود در زمان ابراهیم، یوسف و موسی علیهم‌السلام تا زمان حمله بخت‌النصر که مصر را ویران کرد و یهودیان را به قتل رساند و این خرابی تا چهل سال باقی بود تا اینکه اسکندر به مصر آمد و آنجا را آباد کرد،

است. بنابراین مسلم است که صرف‌نظر از ارزش علمی کتاب در عرصه پژوهش‌های پزشکی، داروشناسی، جانورشناسی، تشریح، جغرافیا و زمین‌شناسی وجه تاریخی کتاب و استناد به داده‌های آن نیازمند دقت نظر بیشتری است.

### پی نوشت

1. این تحقیق در قالب طرح پژوهشی شماره 4204012/01/07 با استفاده از اعتبارات پژوهشی دانشگاه تهران انجام شده است.
2. علوم طبیعی به همه علوم اطلاق می‌شود که درباره عالم خارج بحث می‌کنند. موضوع علوم طبیعی ماده است و ماده هر موجود محسوسی است که درخور تغییر و دگرگونی باشد. روش مطالعه در این علوم روش تجربی، یعنی مشاهده یا آزمایش است. با این روش همه پدیده‌های مادی در عین اختلاف، در همان محیطی که قرار دارند تفسیر می‌شوند. زیست‌شناسی، نجوم، فیزیک، شیمی و غیره از جمله این علوم هستند (فاخوری، 1373: 29، 456، 666؛ شاله، 1346: 95).
3. متن آیه شریفه: «...فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسْكَنُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ...» (احقاف، 25).
4. متن آیه شریفه: «...قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا آلِهًا كَمَا لَهُم آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ...» (اعراف، 138)
5. امروزه طول رود نیل از دریاچه ویکتوریا تا دریای مدیترانه اعم از نیل سفید و آبی در حدود 6500 کیلومتر است.
6. یازدهمین ماه از سال قبطی.
7. دوازدهمین ماه از سال قبطی.
8. نخستین ماه از سال قبطی.
9. دومین ماه از سال قبطی.
10. ذراع مقیاسی برابر پنجاه تا هفتاد سانتیمتر است.

69/1) و اسباب‌آبی را در حکم یکی از عجایب نیل (مقریزی، 1422، مقدمه محقق: 176/1)، براساس داده‌های عبداللطیف آورده است، خبر تدریس ارسطو در عمودالسواری اسکندریه و نیز آتش‌سوزی کتابخانه این شهر توسط مسلمانان فاتح مصر را نیز به استناد وی ذکر کرده است (مقریزی، 1422، مقدمه محقق: 86/1).

### نتیجه

تأمل در حوزه مطالعات و تألیفات عبداللطیف بغدادی از یکسو و بررسی چشم‌اندازهای متنوع اثر تاریخی برجای مانده از وی، یعنی کتاب الافاده والاعتبار، ازسوی دیگر نشان می‌دهد که مؤلف در جایگاه طبیب و حکیمی علاقه‌مند به نگارش تاریخ، به ثبت دستاورد پژوهش‌ها و مطالعه‌های میدانی خود در شهرهای مصر پرداخته است. طب و جغرافیا و زیست‌شناسی از وجوه برجسته کتاب الافاده است که بر وجه تاریخی این اثر غلبه یافته است. استیلاي حرفة طبابت و زیست‌شناسی و زمین‌شناسی مؤلف، بر جای‌جای کتاب وی به قدری است که نه تنها به‌سختی می‌شود عنوان تاریخ‌نگاری محلی را برای آن مناسب دانست، بلکه باید گفت که این اثر بیشتر به رساله‌ای علمی و پژوهشی می‌ماند که در باب حیات طبیعی و انسانی مصر پدید آمده است. افزون‌براین، عبداللطیف که متأثر از باورهای دینی و اعتقادی خود، به نگارش الافاده همت گمارده است، علاوه‌بر وجه عبرت‌آموزی تاریخ، بر فایده‌مندی و کارآمدی آن در نزد مخاطبان هم‌عصرش تأکید فراوان کرده است. ازاین‌رو، در جمع‌آوری اطلاعات و تنظیم داده‌ها نیز به روش خاص خود عمل کرده است و با وجود بهره‌مندی از کتب قدیم، تکیه بر منابع شفاهی را ترجیح داده است و در معرفی مراجع و مصادر اخبارش نیز اهمال کرده

615ق) و در نهایت استیلای ملک عادل اشاره کرده است (طقوش، 2008: 243 تا 250).

22. نساء، 28.

23. مؤمنون، 14.

24. صافات، 96.

25. روش یا مُتد مجموع وسایلی است که وصول به غایت و مطلوب را میسر می‌سازد. روش علمی اسلوبی است که امکان رسیدن به حقیقت را فراهم می‌کند (شاله، 1346: 22).

26. علوم تجربی علوم هستند که تمام آن‌ها استقرائی است و بر تجربه، حسّی یعنی معرفتی که انسان به وسیله حواس خود از عالم خارج حاصل می‌کند، مبتنی‌اند (شاله، 1346: 95).

27. مدارک مادی آثار و بقایایی است که از گذشته برجای مانده است و سخن در آن دخالتی ندارد؛ مانند عمارت‌ها و ابنیه. مدارک معنوی یا نفسانی آثاری است که گذشته را به صورت علائم محسوس یا نوشتار در ضمیر خود دارد؛ مانند کتیبه‌ها و کتاب‌ها (برای آگاهی بیشتر نک: بیات، 1391: 14 تا 17؛ شاله، 1346: 210 تا 212).

#### کتابنامه

#### الف. کتاب‌های فارسی

. آیین‌وند، صادق، (1377)، علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

. ابراهیم‌حسن، حسن، (1967م)، تاریخ الاسلام السياسي و الدینی و الثقافی و الاجتماعی، بیروت: داراحیاء التراث العربی.

. ابن‌ابی‌أصبیعه، موفق‌الدین‌احمدبن‌قاسم، (1965م)، عیون‌الأنباء فی طبقات‌الأطباء، تحقیق نزار رضا، بیروت: دارمکتبه الحیاه.

11. یافته‌های عبداللطیف در این باره محل اشکال است چه آنکه امروزه پژوهش‌ها نشان می‌دهد که اهرام ثلاثه به شخصیت‌هایی موسوم به خوفو، خفرع و منقرع اختصاص دارد (برای آگاهی بیشتر نک: قرچانلو، 1380: 180/2).

12. در عصر بغدادی بخش تنه مجسمه در زیر خاک‌ها و شن‌های صرایی منطقه مدفون بوده است. این قسمت در نتیجه کاوش‌های باستان‌شناسی جدید استخراج شده است (سبانو، مقدمه تحقیق الافاده، 1983: 50).

13. شهری در شمال شرقی قاهره.

14. زیست‌شناسی علمی است تجربی و استقرائی که در آن انواع جانداران و حیات آنها مطالعه می‌شوند و شامل دو گروه اصلی گیاه‌شناسی و جانورشناسی است (نک شاله: 148).

15. مقابل بیماری‌های مزمن.

16. قنطار وزنی معادل صد رطل است.

17. استعمال واژه اقاکیا در زبان عربی و فارسی متفاوت است؛ در فارسی اقاکیا نام گیاهی گلدار است که به‌گونه درخت یا درخچه‌های خزننده وجود دارد (معین، 1381، ذیل ماده: 177/1). این واژه در عربی معادل عصاره برگ درختی به نام القراظ است که خواص دارویی دارد (زبیدی، 1414: 483/10).

18. توت انجیر.

19. رعاد در اینجا به معنای لرزاننده و عنوانی است که دانشمندان قدیم اسلامی به ماهیان برق‌زا داده‌اند (برای آگاهی بیشتر نک، آقایانی چاوشی، 1392: 78 تا 86).

20. رطل وزنی معادل 12 اوقیه و 336 گرم است.

21. مؤلف به نزاع میان ملک عزیزعثمان (حک: 589 تا 595ق) و عمویش ملک عادل اول (حک: 596 تا

- عام، بیروت: عالم‌الکتب.
- . دورانت، ویلیام جمیز، (1378ش)، تاریخ تمدن، ترجمه جمعی از مترجمان، چ 6، تهران: علمی و فرهنگی.
- . ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد، (1413ق)، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر الاعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی، -----، (1406ق)، الأمصار ذوات الآثار، بیروت: دارالبشائر.
- . رایبسون، چیس اف، (1392ش)، تاریخ‌نگاری اسلامی، ترجمه محسن الویری، تهران: سمت.
- . روزنتال، فرانتس، (1366ش)، تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام، ترجمه اسدالله آزاد، چ 2، مشهد: آستان قدس رضوی.
- . زبیدی حسینی، محمد مرتضی، (1414ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق علی هلالی و علی سیری، بیروت: دارالفکر.
- . زرکلی، خیرالدین، (1989م)، الاعلام قاموس تراجم لاشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین، بیروت: دارالعلم للملایین.
- . زرین کوب، عبدالحسین، (1380ش)، کارنامه اسلام، چ 7، تهران: امیرکبیر.
- . زیدان، جرجی، (بی تا)، تاریخ آداب اللغة العربیة، تحقیق شوقی ضیف، اسکندریه: دارالهلل.
- . -----، (1372ش)، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهرکلام، چ 7، تهران: امیرکبیر.
- . سزگین، فؤاد، (1371ش)، گفتارهایی پیرامون تاریخ علوم عربی و اسلامی، ترجمه محمدرضا عطائی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، (1418ق)، حسن المحاضرة فی أخبار مصر و القاهرة، تحقیق منصور خلیل عمران، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- . شاله، فیلیسین، (1346ش)، شناخت روش علوم یا . ابن بطوطه، محمد بن عبدالله، (1417ق)، تحفة النظار فی غرائب الامصار و العجایب الاسفار (رحله ابن بطوطه)، تحقیق عبدالهادی تازی، ریاض: اکادیمیة المملکة المغربیة.
- . ابن تغری بردی، یوسف، (1392ق)، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، تحقیق جمال‌الدین شیال و دیگران، قاهره: وزارة الثقافة و الارشاد القومي.
- . ابن جبیر، محمد بن احمد، (بی تا)، رحله ابن جبیر، تحقیق جنه تحقیق تراث، بیروت: مکتبه الهلال.
- . ابن خلکان، ابی العباس شمس‌الدین احمد، (1420ق)، وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان، تحقیق احسان عباس، بیروت: دارالفکر.
- . ابن عماد حنبلی، شهاب‌الدین ابوالفلاح عبدالحمی بن احمد، (1406ق)، شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، تحقیق الأرنؤوط، دمشق - بیروت: دار ابن کثیر.
- . ابن فضل الله عمری، احمد بن یحیی، (1424ق)، مسالک الأبصار فی ممالک الأمصار، تحقیق مصطفی مسلم و دیگران، ابوظبی: المجمع الثقافی.
- . بیات، عزیزالله، (1391ش)، شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران، چ 6، تهران: امیرکبیر.
- . تشنر، فرانتس گوستاو، (1375ش)، تاریخچه جغرافیا در تمدن اسلامی، ترجمه محمدحسن گنجی و عبدالحسین آذرنگ، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی.
- . حازمی، ناصر محمد علی، (1421ق)، الحیاة العلمیة فی دمشق فی العصر الأیوبی، رساله لنیل درجة الماجستير، مملکة العربیة السعودیة، وزارة التعليم العالی: جامعة أم القرى.
- . حتّی، فلیپ خوری، (1380ش)، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: آگاه.
- . خفاجی، محمد عبدالمنعم، (1408ق)، الأزهر فی ألف

عبد، کویت: وزارة العلوم.

. عکاو، رحاب خضر، (2000م)، الموجز فی التاريخ الطب عندالعرب، بیروت: دارالمناهل.

. کتبی، محمدبن شاکر، (1973م)، فوات الوفيات و الذیل علیها، تحقیق احسان عباس، بیروت: دارصادر.

. کراچکوفسکی، ایگناتی یولیانوویچ، (1379ش)، تاریخ نوشته های جغرافیایی در جهان اسلامی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی فرهنگی.

. کردعلی، محمد، (1403)، خطط الشام، بیروت: مکتبه النوری.

. فاحوری، حنا، (1373ش)، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، تعریب خلیل جر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.

. فروخ، عمر، (2008م)، تاریخ الادب العربی، بیروت: دارالعلم للملایین.

. قرچانلو، حسین، (1384ش)، جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، تهران: سمت.

. قفطی، ابوالحسن جمال الدین، (1424ق)، انباه الرواء علی أنباه النحاء، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، بیروت: مکتبه عنصریه.

. قلقشندی، احمدبن عبدالله، (بی تا)، صبح الأعشی فی صناعة الانشاء، تحقیق محمدحسین شمس الدین، بیروت: دارالکتب العلمیه.

. قنوجی بخاری، صدیق بن حسن، (1420ق)، أبجدالعلوم، تحقیق احمد شمس الدین، بیروت: دارالکتب العلمیه.

. مطهری، مرتضی، (1362)، خدمات متقابل اسلام و ایران، تهران: صدرا.

. معین، محمد (1381)، فرهنگ فارسی (معین)، تهران: آدنا، کتاب راه نو.

. مقریزی، احمدبن علی، (1422ق)، المواعظ و الاعتبار فی ذکر الخطط و الآثار، تحقیق ایمن فؤاد سید، لندن: مؤسسه الفرقان للتراث.

فلسفه علمی، ترجمه یحیی مهدوی، تهران: دانشگاه تهران.

. صفدی، صلاح الدین خلیل بن ایبک، (بی تا)، الوافی بالوفیات، تحقیق جمعی از محققین، بیروت: دارالنشر فرانز شتاینر.

. طقوش، محمدسهیل، (2008م)، تاریخ الأیوبیین فی مصر و بلاد الشام و اقلیم الجزیره، بیروت: دارالفنایس.

. عبداللطیف بغدادی، موفق الدین بن یوسف، (1403ق)، الافاده و الاعتبار فی الأمور المشاهده و الحوادث و المعاینه بأرض مصر، تحقیق أحمد غسان سبانو، دمشق: دارقتیبه.

. ----- (1407ق)، الافاده و الاعتبار فی الأمور المشاهده و الحوادث و المعاینه بأرض مصر تحقیق علی محسن عیسی مال الله، بغداد: دارالحکمه للنشر و ترجمه و التوزیع.

. ----- (1998م)، رحله عبداللطیف بغدادی فی مصر أو کتاب الافاده و الاعتبار فی الأمور المشاهده و الحوادث بأرض مصر، تحقیق عبدالرحمن عبدالله شیخ، الطبعة الثانية، قاهره: الهيئة العامة للكتاب.

. ----- (1986م)، الطب من کتاب و السنه، تحقیق عبدالمعطی امین قلعجی، بیروت: دارالمعونه.

. ----- (2002م)، المجرّد للغه الحدیث، تحقیق ابی عبدالله محمد بن جمعه هندای، قاهره: الفاروق الحدیثه للطباعه و النشر.

. ----- (1964م)، مجلس الاعلی لرعايه الفنون و الآداب و العلوم الاجتماعیه، قاهره: دارالقومیة للطباعه و النشر.

. ----- (1392ق)، مقالتان فی الحواس و مسائل الطبیعیه، تحقیق سعید

. غفرانی، علی، (1380)، «پژوهش در منابع تاریخی دوره ایوبی»، مقالات و بررسی‌ها، دفتر 70، ص 263 تا 274.

. کاهن، کلود، (1379ش)، «تاریخ و مورخان اسلامی تا پایان دوران عباسی»، ترجمه شهلا بختیاری، نشریه تاریخ اسلام، س 1، ش 1، ص 141 تا 195.  
 کرامتی، یونس، (1389ش)، «رساله بیماری قند، عبداللطیف بغدادی»، گزارش میراث، س 4، ش 40، ص 57 تا 75.

. محقق، مهدی، (1375 و 1376ش)، «طب در اسلام»، فرهنگ، ش 20 و 21، ص 267 تا 284.

. محمدآبوشوک، محمد، (1395ق)، «أعلام الطب فی الاسلام: موفق‌الدین عبداللطیف البغدادی»، بی‌جا، الوعی الاسلامی، ش 122، ص 90 تا 95.

. منتصر، عبدالحلیم، (بی‌تا)، «الافاده و الاعتبار فی الأمور المشاهده و الأحوال المعاینه فی أرض مصر» کویت: تراث الانسانیة، ش 2، ص 116 تا 122.  
 مهریزی، مهدی، (1385)، «درآمدی بر جایگاه و روایات پزشکی»، علوم حدیث، س 11، ش 41، ص 37 تا 58.

### ج. کتاب‌های انگلیسی

Berkey, Jonatha P, (2008), "Culture and society during the late Middle Ages", the Cambridge, history of Egypt, V I, p 375-411.

M.Hilmy M. Ahmad, (1962), "Some notes on Arabic historiography during of the Zngid and Ayyubid periods"- Historians of the middle East-Oxford university press, Newyork, pp 79- 97.

Mallett, Alex (2014), Medieval muslim historians and the frank in the levant, Leiden, Brill

. نصر، حسین، (1366ش)، علم در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران: سروش.

. نعیمی دمشقی، عبدالقادر، (1410ق)، الدارس فی تاریخ المدارس، تحقیق ابراهیم شمس‌الدین، بیروت: دارالکتب العلمیه.

. هروی، جواد، (1389ش)، روش تحقیق و پژوهش علمی در تاریخ، چ 2، تهران: امیرکبیر.

. ویت، گاستون، (1365)، قاهره شهر هنر و تجارت، ترجمه محمود محمودی، تهران: علمی و فرهنگی.

. یاقوت حموی، ابو عبدالله شهاب‌الدین، (1414ق)، معجم الأدباء، بیروت: دارالغرب الاسلامی.

### ب. مقاله

. آقایانی چاوشی، جعفر، (1392)، «ماهیان برق‌زا در نظر ارسطو، بیرونی، ابن‌سینا و عبداللطیف بغدادی و طریقه معالجه با این ماهیان»، کتاب ماه علوم و فنون، س 7، ش 7، ص 76 تا 86.

. آبوشوک، محمد، (1395ق)، «أعلام الطب فی الاسلام: موفق‌الدین عبداللطیف البغدادی»، الوعی الاسلامی، ش 122.

. حسن‌زاده، اسماعیل، (1386ش)، «تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری عمادالدین کاتب اصفهانی»، فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)، س 17، ش 65، ص 21 تا 55.

. «عبداللطیف البغدادی و نهر النيل» (1377ق)، المجله، ش 10.

. عیسی مال‌الله، علی‌محسن، (1363ق)، «الافاده و الاعتبار فی الأمور المشاهده و الحوادث المعاینه بارض مصر/البغدادی، عبداللطیف»، المورد، ش 49 و 50، ص 137 تا 152.